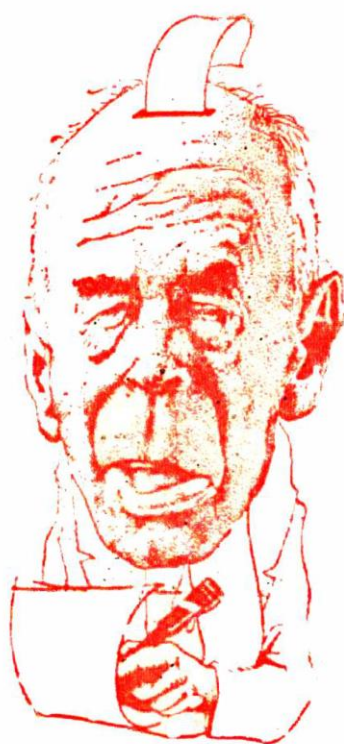


# هنری میلر

جورج ویکس



ترجمہ: بہاء الدین خرمشاہی

# هنری میلر

نوشته‌ی :

جورج ویکس

ترجمه‌ی :

بهاء الدین خرمشاهی



---

هنری میلر

ترجمه از متن انگلیسی

تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

بهار ۱۳۵۱

انتشارات بابک - میدان ۲۴ اسفند - بازار ایران - طبقه سوم - پلاک ۸۱ - تلفن ۹۲۷۶۱۷

چاپ پارت

این ترجمه را به دوست فرزانه‌ام  
کامران فانی تقدیم می‌دارم .

بهاء‌الدین - خرمشاهی

جورج ویکس George Wickes ، استاد کالج « هاروی مود » و مدرسه عالی « کلارمونت » است .

وی « لارنس دارل وهنری : يك مكاتبه‌ی خصوصی »

(Lawrence Durrell and Henry Miller : A Private -  
Correspondence. )

همچنین «هنری میلر» و ناقدان (Henry Miller and The Critics) را منتشر کرده است . و نیز مصاحبه‌ای با میلر را که در Paris review چاپ شد.

هنری میلر Henry Miller محتملاً از بسیاری نویسندگان که اکنون مهم‌تر بنظر میرسند بیشتر خواهد ماند. پنجاه صد سال بعد از این شخصیت برجسته‌ای از روزگار ما خواهد بود. آینده او را به دلایل فراوانی به یاد خواهد آورد که همه ادبی نیستند؛ چرا که میلر تنها يك نویسنده نیست، يك پدیده نادرست. زندگی او، اعتقادات او، انگیزه‌های او و کارهایش همه برای جماعت کثیری جاذبه دارد. عده‌ی بیشماری از مردم چه در وطن و چه در خارج محترم‌ش میدانند که بهیچوجه همگیشان بی سرو پا نیستند. اسمش خبرست و میرود که به تاریخ پیوندد. او يك جنبش، يك جریان و شاید يك انقلاب در خلیقات را مجسم میکند. برای بسیاری کسان مایه بگو مگو است. به این دلایل کار و آوازه‌اش اکنون دشوار به ارزیابی درمیآید؛ همچنانکه کار و آوازه‌ی «روسو» و «بایرون» در روزگار خودشان.

مانند آنها باید در ابتدا يك شخصیت عمومی و اجتماعی در نظر گرفته شود و سپس نویسنده. ظاهر آهنگری میلر مردی است که سدی را که از روی سهل‌انگاری «پورنوگرافی» نامیده میشود شکسته است، که

کتابهایش از بوته‌ی آزمون سرفراز بیرون آمده است و لغات معینی را در کشورهای انگلیسی زبان قابل چاپ کرده است.

«مدار رأس السرطان» که نخست بار در این کشور در ۱۹۶۱ آشکارا منتشر شد بزودی، بیشتر از هر اثر ادبی در تاریخ، موضوع مرافعه‌ای وسیع شد که بالمال حکم از دیوانعالی بدست آورد. غوغائی که «اولیس ۱» و «عاشق بانو چترلی ۲» برانگیخته بود در قیاس با آن ملایم بود. اگرچه در انگلستان محاکمه‌ی «عاشق بانو چترلی» زمینه فراهم کرد بود و در نتیجه کارهای میلر بدون کشمکش بیرون آمد. انتشار «مدار رأس السرطان» در آمریکا شور و شری برانگیخت بادر حدود شصت ادعای نامه که در در ایالات مختلفه اقامه شد. موفقیت بزرگی هم بود با ۱/۵۰۰/۰۰۰ نسخه که در یکسال فروخته شد. و یک میلیون دیگر در سال دیگر.

و چنین بود که تقریباً سی سال پس از آنکه کتاب را نوشته بود میلر پرفروش‌ترین نویسنده در سرزمین خود شد و پس از سالها فقر، به ثروت رسید. «مدار رأس الرطان» با «مدار رأس الجدی» در ۱۹۶۲ دنبال شد و با «سیاه بهار» در ۱۹۶۳. و سپس در ۱۹۶۵ تمام کتابهای توقیف شده‌اش یکباره بیرون آمدند: «دنیای سکس» و «روزهای خوش کلیشی» و سه جلد «تصلیب گلگون»: سکسوس، پلکسوس و نکسوس این کتابها قبلاً در فرانسه منتشر شده و گاهگاه به تعداد کمی در آمریکا چاپ و معمولاً بدست دلان آثار سکسی قاچاق شده بودند.

انتشار کتابهای میلر خود داستان‌گیری است. هزاران طبع و ترجمه از

آنها درسراسر گیتی صورت گرفته است که بسیاری از آنها بی اجازه بوده است، تاریخ چاپ‌های معتبر او شایسته است مختصراً با نام چند تن از ناشران قلمی شود:

«جك كاهان» انتشاراتی «او به لیسك» در پاریس که متخصص پورنوگرافی برای تجارت توریستی است، نخستین ۵ کتاب میلر را منتشر کرده است. «جینمز لافلین» از انتشاراتی «نیو دیر کشن»، یک‌هزار آثار تجربی که میلر را به خوانندگان آمریکایی معرفی کرده است. «برن پورتر» که در سال‌های ۴۰ يك مطبوعاتی خصوصی به راه انداخته بود یکی از بسیار کسانی بود که آثار در بدر میلر را چاپ کرد. «موریس ژیرودیا» از انتشاراتی «اولمپیا» فرزند و جانشین «جك كاهان» که چون در ضمن سایر آثار، «سکسوس» را هم منتشر کرده بود بدست حکومت فرانسه محاکمه و محکوم شد، و تازه گیها «بارنی راست» از انتشاراتی گراو که چاپ کتاب‌های توقیف شده را در آمریکا بزور قبولانید. اینان همه هوا خواه میلر بوده اند و برترین انگیزه‌ها را در انتشار آثارش در کار کرده‌اند. همه در این کار خطر کردند ولی فقط «ژیرودیا» بود که جداً به در دسر افتاد. «لافلین» احتمالاً بی‌علاقه‌ترین و «راست» موفق‌ترین کس در برقرار کردن بازار برای میلر بوده‌اند. جدو جهد ناشران خصوصی مانند «برن پورتر» تنوع بسیار برای جنگ‌های یکروزه و جزوه‌های کوچک فراهم آورده است بخاطر قسمت‌های بسیاری که از کتاب‌های میلر بیرون کشیده است و کار نویسنده کتاب‌شناسی را هم دشوار کرده است.

در طی سالیان، روزگاری که میلر برای ساخته شدن تلاش میکرد يك



شخصیت افسانه‌ای شد، نوعی قهرمان ملی، «پل بنیان» ادبیات، سرو گردنی بزرگتر از آدم معمول، تبعیدی، تکرو، طاغی، قهرمان آزادی بیان و غایت‌های گمشده‌ی دیگر بود، یکسان برای وضع و شریف جاذبه داشت. اگر چه در اوایل امر ستایشگرانش قادر نبودند آثارش را بدست بیاورند. در سال ۱۹۴۳ وقتی که «نیورپالیک» نامه‌های سرگشاده‌اش را که تقاضای خوراک و پوشاک و پول، درازاء نقاشی‌های آبرنگ میکرد، چاپ کرد هم‌دردی فراوانی برانگخیت. این مبارزه بسی موفقیت‌آمیز بود. دست کم در انتشار شهرتش که بعدها وقتی که سر بازان آمریکایی در فرانسه نسخه‌های فراوانی از «مدارین» را خریدند و مسائل مالی‌اش حل شد، اسمش ضرب‌المثلی مانداندر عذاب هنرمند آفرینشگر در آمریکا. هنگامی که در بیگ سور Big Sur ماندگار شد، بربیک گستره‌ی پرت افتاده از سواحل کالیفرنیا، این محل مشهور شد. افسانه‌اش بالا گرفت و داستانها اندر نیایش هنری میلر بر سر زبانها افتاد که بسیاری از آنها بی‌پایه یا مبتنی بر احساسات بود، زائران از اقصی نقاط کشور و از خارج به دیدار میلر می‌شتافتند، و چنان فراوان که ناگزیر از رخت بربستن شد.

این ذاتی آمریکاست و این زمانه‌ی بت‌های عوام که هنری میلر باید هنوز حکیم گوشه نشین «بیگ سور» دانسته شود، و این محل که روزگاری کوچ‌نشین نویسندگان و هنرمندان تهی دست بود بدل شود به بیلاق مد روز. این یقیناً قابل اعتنا ترست که حال و روز او تأثیر عمیقی بر نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان داشته است که در میانشان به نام یک آزاده ارج و قرب دارد. و سایه‌ی بلند پایه‌اش در این حقیقت نمایان ترست که او

« بیت نیک<sup>۳</sup> » اصیل و از قدیسان «زن» Zen است و در این طریقه هم مانند بسی طریقه‌های دیگر سی سال جلوتر از دنباله روانش . میلر نقش اجتماعی مهمی هم بعنوان مطرود و طاغی و سنت‌شکن بازی کرده است . او فی الواقع یک آنارشیست تمام عیارست، دشمن پروپاقرص اجتماع، و خلقتاً مخالف هرگونه نظام.

موقعیت میلر سنت عمیق در آمریکا دارد . هرج و مرج‌گرایی او از فرد گرایی پیش کسوتانش « امرسون »<sup>۵</sup> و «تورو»<sup>۶</sup> و «ویتمن»<sup>۷</sup> آب میخورد . که «ویتمن» به گمان او « بزرگترین مردی است که امریکا پرورده است ». همچنین ضد آمریکائی بودن او اگر چه در خارج از آمریکانشأت گرفته است تنوع وطنی هم دارد و در سالهای اخیر بی‌آنکه از انتقاد کینه توزانه‌اش نسبت به آمریکا بکاهد، تا بد آنجا پیش رفت که اقرار کرد آمریکایی صد درصد است . در آغاز چنین مینمود که سنت شکنی او محصول سالهای ۳۰ باشد ؛ بی شک مورخان او را به عنوان بانگی بلند از « بحران بزرگ اقتصادی » و نیز نویسنده‌ی پرخاش‌ها به یاد خواهند آورد، و اگر چه کارهای نخستینش بنحو حیرت‌انگیزی نمایشگر اوضاع آن عهدست، فضای آن ملال، کاری با کارسنوات ۳۰ نداشته است . هنری میلر همه‌ی عمرش را در ملال زیسته است، ملال روحی در سراسر آثارش موج میزند و در داستانهای زندگینامه‌ایش تا به کودکی‌اش هم این رد را میتوان یافت . روحاً بخت برگشته و بلازده بود ، همیشه مطرود و طبق کلمه‌ی مورد علاقه‌اش، همیشه «ساس» .

شاید بهترین راه مطالعه‌ی او مطالعه‌ی او بعنوان طنزنویس است . البته

اگر بتوانیم وصف « جان دوس پاسوس »<sup>۸</sup> را بپذیریم که میگوید : «طنزنویس آدمی است که چنان اشمئزازی از هر جنبه‌ی زشت و بیرحمانه و ناموزون جامعه دارد که ناگزیرست هرچه عریان‌تر بیان‌شان کند تا از شرشان رها شود.» بیشتر مقاله‌ی « دوس پاسوس » یعنی «طنز، يك طريقه‌ی بینش» اگرچه برای نقاشی‌های « جورج گروش » نوشته شده است ولی بامناسبت قابل توجهی درباره‌ی نوشته‌های میلر صادق است : « او میکوشد خوره‌ی ذهن هر اس‌انگیزش را بیان کند بهمانگونه که يك ميگر بشناس میکوشد تا ویروسی را تجزیه کند . بجای آنکه رهایتان کند تا ناظر بیطرفی باشید و خداوندگارانه بر کسی عبث بخندید و امیدارستان که خود را با آن چیزپست و ترحم‌انگیز همسان بیابید . طنزش جریحه‌دار میکند.» اگر میلر واقعاً اهل طنزست در اینصورت به نسل کاملاً ویژه‌ای تعلق دارد ، . او پرت و پلاگوییهای ویژه‌ی طنزنویس را داراست اما هیچیک از تغییر کردن‌هایش را ندارد. اگر چه از دنیای دور و برش میهراسد و از آخرو عاقبت جهان مأیوس است ، اما از این تماشا محزون نیست فرحناك است. عمیقاً تحت تأثیر «اشپنگلر»<sup>۹</sup> قرار گرفته است اما هنوز سر حال است . در حالیکه دنیا می‌رود که لت و پار شود شادمانه میرقصد . بدبینی‌اش همان بدبینی اهل طنزست اما یأس فکاهی‌اش مختص خود اوست. چه اهل طنز قلمداد شود چه نشود در این شکی نیست که با چه چیزهایی مخالف است. از ریشه ضد بورژواست و « ضد پر تستانهای نورس<sup>۱۰</sup> » و چنانکه همیشه گفته شده است: ضد آمریکایی . او کلاً مخالف مرام کار کردن و ثروت اندوختن بورژوایی است . به

نظر او مسیحت ورشکسته است و خواب و خیال آمریکا کابوس است. آنچه بیشتر از هر چیز در آمریکا منفور میدارد پرستش سود جویانه‌ی ترقی، کار آبی و ماشین است که همه‌شان را نیروهای انسانیت زدا و ویرانگر روح میداند او بر ضد مدینه‌ی فاضله است چرا که به راه حل‌های اقتصادی یا سیاسی باور ندارد. ضد تمدن است تا بدان پایه که «تمدن» در قاموس او یک کلمه‌ی کثیف است: «تمدن مواد مخدره است و مشروبات الکلی، ماشین‌های جنگ، فحشاء، ماشین و بردگان ماشین، دستمزد کم، ذوق بد، زندان، دارالعجزه، دارالمجانین، طلاق، انحراف، ورزش‌های حیوانی، خود کشیها، سینما، شیادی، عوام‌فریبی، اعتصاب و تعطیل کردن کارخانه‌ها، انقلاب، کودتا، استعمار، صندلیهای الکتریکی، گیوتین، خرابکاری، سیل، قحطی، مرض، گانگستران، مالداران، اسب دوانی، نمایشگاه‌های مد، سگهای پشم‌آلود، سگهای چینی نژاد، گربه‌های سیامی، کاپوت، رحم‌بند، سیفلیس، سوزاک، جنون، بیماری عصبی و غیره و غیره». این توصیف او را بیشتر پیامبر تباهی به نظر میرساند تا آدمی خوشباش. اما دقیقاً همین مجموعه‌ی هراس است که شادی او را بر می‌انگیزد.

اگر چه می‌لر همه چیزی هست جز یک متفکر منسجم، ولی همه‌ی گرایش‌هایش یکپارچه است و در سراسر آثارش از آغاز تا انجام، بدون تغییر تکرار میشود. در گرایش‌هایش جانشین بلا فصل «دی. ایچ. لارنس»<sup>۱۱</sup> است. تجارب او او را به همان نتایج لارنس رهنمون شده است. و در این بینش بالارنس سهیم است که انسانیت در زیر سنگ آسای ماشین خرد

شده است ، واکنش او کاملاً شباهت دارد به واکنش لارنس ، او نیز دیو نیسوسی<sup>۱۲</sup>، ضد روشنفکر و غریزه گراست و به همان سرچشمه‌های حیات بخش هنر ، مذهب و سکس باز میگردد. اگر اصطلاح دلدپذیری از نقد معاصر بکار بریم ، هر دو نویسندگان پیامبرانه و اشراقی‌اند. و در اینجا شباهتشان تمام میشود. از لحاظ طبیعت این دو بایکدیگر متفاوتند. همانقدر که کمدی و تراژدی متفاوت‌اند. آنجا که لارنس میخواهد نقش مسیح بازی کند میلر ترجیح میدهد دلقك بازی در آورد . هنر . مذهب . سکس . میلر باسانی یکی از سر سپردگان هنر و سکس شناخته شده است . اما ردیافتن مایه‌های مذهبی در آثارش دشوار ترست. طبق معیارهای قراردادی او فارغ از اخلاق، کافر و مشرک است. خدا ترس و اهل فضیلت و اهل تقوی و خشکه مقدس و اهل جزم یا ارتدکس نیست . او هیچیک از وصله‌هایی را که آمریکاییها به مذهب می‌چسبانند ندارد و پیداست که به هیچ دردشان نمیخورد. با اینهمه میلر خود را مذهبی میداند، کراراً خدا را در آثارش ذکر میکند. و دمبدم به بزرگان مذهب از قبیل بودا و مسیح و مرادش لائوتسه<sup>۱۳</sup> اشاره دارد. مراد او از خدا و مذهب دشوار تعیین میشود چرا که در نظریاتش التقاطی است اغلب در آثار اولیه‌ی او خدا نفعه‌ی ملکوتی است یا استکمال نفس. از مذهب بویژه در آثار متأخر او، هر آنچه را که میتواند رنگ تصوف یا متا فیزیک بخود بگیرد میتواند مراد کرد.

میلر همیشه مجذوب انواع مکاتب عجیب و غریب و سری مانند علم احکام نجوم و عرفان و علوم خفیه بوده است. در رد مسیحیت سازمان

یافته ، چشم بر مذهب نمی‌بندد بلکه حتی بر همه‌ی رفتارهای نا معهود زائد بر مذهب می‌گشاید که اکثر ادر اصل شرقی‌اند.

و در مذهب هم مانند هر چیز دیگر لذت‌گرا، آثار شیست و يك اهل ذوق باقی میماند. این امر را برای اکثر اذهان قراردادی مخصوصاً دشوار می‌کند که بپذیرند میلر يك فرد مذهبی است . سکس البته معرکه آراترین مایه‌ی آثار اوست. که صورت‌های فراوان به خود می‌گیرد و در خدمت مقاصد بسیار به کار می‌رود. گاهی صرفاً حرف مفت است ؛ محض قصه‌های وقیحانه گفتن . اما در مواقع دیگر استعاری است . در کمال معنایش سکس در نقش کاری‌ترین سلاح ، علیه سیستمی که او بدان حمله می‌کند به کار می‌رود . نیروی حیات است، تنها نیرویی که می‌تواند بشر را از چنگال ماشین برهاند. در این‌جا دوباره میلر به لارنس شباهت پیدا می‌کند، اما تا بد آنجا بالارنس پیش نمی‌رود که معمایی از سکس بسازد . پیش اوسکس معمولاً عارضی ، جسمانی هر ج و مرج آلود و نامتمایزست . و هنگام نوشتن درباره‌ی سکس خشن بی‌پروا و بی‌پرده است. و هنوز بدتر اینکه کلمات روزمره را که در بچگی در خیابانها آموخته است به کار می‌برد. این کلمات هنوز در چاپ غوغا انگیزند. و این شاید زبان میلرست که بیشتر از هر چیز دیگر سانسور را برانگیخته است و هنوز هم بنحو مفرطی بحث کردن از «مطبوعات و قیحه» را بدون گریبان چاك کردن، دشوار کرده است. در این زمینه همچنین مساله شرح و بسط و درد ادگاتها مسأله نیت نویسنده مطرح است .

میلر شادمانه اقرار می‌کند که نویسنده‌ی وقیح نویسنده است اما ادعا می‌کند

که پورنوگرافی نویسنده نیست. او این تمییز خودش را بیشتر برصراحت لهجه مبتنی می‌کند. «وقاحت پردازی»<sup>۱۴</sup> به نظر اوسرراست است درحالی‌که پورنوگرافی دلالت گریست. پورنوگرافی ممکن است بسادگی به شهوت‌افزا تغییر شود و وقاحت پردازی به نفرت‌انگیز. پورنوگرافی رمانتیک است، باعث می‌شود سکس فریباتر از آنچه واقعاً هست به نظر آید، درحالی‌که وقاحت پردازی برعکس سکس را زنده یا مضحک مینمایاند. تاکنون هیچکس چندان در مقام مناقشه‌با انگیزه‌های میلربر نیامده است. یقیناً برای پولسازي در باره سکس نوشته است، به آن معنی پورنوگرافی نویسنده نیست. یحتمل زمانی تمامی مسأله مسخره بنظر برسد و واقعه‌ای غریب در طرح متغیر فرهنگی. بعد از همه‌ی این سخن‌ها ، پورنوگرافی بیشتر در چند کشور خشکه مقدس مآب در خلال دو بیست سال اخیر گل کرده است. در زمان دیگر و مکان دیگر، سکس تقریباً بمنزله‌ی چیزی فکاهی نگریسته شده است. نشانه‌هایی دیده می‌شود که مردمان انگلیسی زبان در خواندن يك دو جین کلماتی که مجموعه‌ی لغات قبیحه را می‌سازد ، کمتر نازك طبع شده‌اند. اگر چنین باشد بیشتر میلر باعث پذیرفته شد نشان در چاپ بوده است .

چنانکه انتظار میرود، در موضوع ادبیات هم مانند هر موضوع دیگر سنت شکن است. مدام خاطر نشان می‌کند که آنچه می‌نویسد ادبیات نیست، چرا که « ادب » مانند « تمدن » در قاموس او کلمه‌ی کثیفی است. آنچه او بیشتر در ادبیات مورد اعتراض قرار میدهد «روشنی و سواسی و غیر قابل تحمل ذهن است» و بوی مردار شکل و سنت در نویسندگانی از

قبیل ، « پروست ۱۵ » ، « جویس ۱۶ » ، « پاوند ۱۷ » و « الیوت ۱۸ » . و در مقابل این نویسندگان تحلیلی ، « رمبو » ، « داستایوسکی » و « دی . اچ . لارنس » را قرار می‌دهد . ادبیات باید کلا از ضمیر نیمه آگاه نوشته شود نه از کله . باید خود بخود سیلان کند نباید در بند فرم بماند . « تأکید شدیدی که امروزه بر طرح ، عمل ، شخصیت و تحلیل و غیره می‌شود همگی این تأکیدات دروغین که خصلت ادبیات و درام امروز ما را نشان می‌دهد ؛ باسانی فقدان همین عناصر را در زندگی ، هویدا می‌کند . این گفته نشان می‌دهد که هنگام نوشتن آثارش چه در سر داشت : او زندگی را چنانکه زیسته بود باز می‌آفرید .

میلر در همه‌ی اعتراضات ضد ادبی‌اش اسلاف ادبی بسیاری دارد . همین کله‌شقی‌اش متعلق به يك سنت محترم است ، سنت سرخوردگان ادبی . در نقش يك قانون شکن ادبی از اعقاب نویسندگانی است از قبیل : « پترو نیوس ۹۱ » ، « ویون ۲۰ » ، « رابله ۲۱ » ، « بالزاک » ، و « لو تره آمون ۲۲ » « شاعران بی سرو پا ۲۳ » همچنین اسلاف دیگری که سابقاً گفته شد . اکنون میلر دست اندر کارست که خود یکی از اسلاف بشود با انبوهی دنباله‌رو . با اینکه بخوبی شناخته نشده تأثیرش شاید شامل‌ترین تأثیر در نویسندگی امروز آمریکا باشد . نویسندگان نامتشابهی از قبیل : « باروز ۲۴ » ، « کرو آک ۲۵ » ، « مایلر ۲۶ » و « بالدوین ۲۷ » هر يك بنحوی مرهون میلر اند . « بیت نیک‌ها » او را بنام پیش کسوت صلازده‌اند . تا به حد قابل توجهی ، نسل امروز آمریکا خصوصیات او را به ارث برده است : خودمدار ، اقرارگر ، تکان دهنده ، قهر آمیز ، وقیح ، پرت



وپلا، بی انسجام، بی شکل، ضد اجتماعی، هرج و مرج گرا، «نفس گرا ۲۸۱»، متصوفانه، متوهمانه، کابوسی، وجد آمیز و کشف و شهودی. توضیح فرد گرایی بی نهایت میلر در زندگی نامه اش یافت میشود: مختصر آنکه مردی خود شناخته است، از خود تعلیم گرفته، شکل یافته از تجربه های خویش، دیررس و نویسنده ای خود آموخته. پیش از آنکه از «مدار رأس السرطان» ببرد سالها تقلا کرد، سالهایی که، عقایدش کاملاً شکل گرفت. خود ساخته بمعنای «امرسونی» آن بود و بسان «تورو» آمریکایی ای که به او بیشتر از همه شباهت داشت، کله شق بود.

ولی اگر تفاوت های آندو در شخصیت و در روحیه مطرح باشد باید گفت: میلر نه انضباطی است نه ریاضت کش، و خیابانهای شهر، «هاروارد» و «والدن ۲۹» او بوده اند. یک محاسبه از چهل سال اول عمر او نشان میدهد که وی مدام علیه معیارهای جامعه اش طغیان کرده است. و معیاره های خودش را ساخته است و تا سر حد امکان با آنها زندگی کرده است. بسیاری از زندگی اش را در حاشیه زیسته است. در کشوری که کار مترادف با فضیلت است، او بندرت کار ثابتی داشته است. و زندگانی دست به دهن گدایان و ولگردان را راجحان داده است. بسی سرگردانده است هر چند گاه بعنوان «ظرف شوی، شاگرد اتوبوس، روزنامه فروش، امربر، گورکن، سفته باز، فروشنده ی کتاب، پادو، متصدی بار، فروشنده ی مشروبات الکلی، ماشین نویس، متصدی ماشین حساب، کتابدار، آمارگر، اعانه جمع کن، راهنما، منشی یک و اغط، مباشر بار انداز، مربی باشگاه ورزشی، شیر فروش بلیط پاره کن و غیره کار کرده است. تورو هم مشاغل عجیب و غریبی

داشته است.

سابقه‌ی استخدامی میلر از یادداشت‌های زندگینامه‌ای که در سال ۱۹۳۹ برای «چشم کیهانی» - کتابی که او را به خوانندگان آمریکایی شناساند نوشت بدست می‌آید. این یادداشت و وقایع‌الایامی که ضمیمه «جنگ میلر» بود بیست سال بعد عینی‌ترین گزارش‌های زندگی میلر را تأمین کرد گزارش‌های ذهنی در سراسر نوشته‌هایش دیده میشود اما حقایق اغلب رمانتیک شده و پیچ و تاب یافته است. غیر از این هم اگر باشد بخاطر تاثیرات ویژه‌ای که در نظر داشته رنگ آمیزی شده است. «یادداشت‌های زندگینامه‌ای نه تنها مختصر و مفیدست بلکه نوعی «برائت‌نامه‌ی زندگانی» بدست می‌دهد که در فهم انگیزه‌های نهفته در زندگی و نوشته‌های میلر یاری میکند: «پدر بزرگم به آمریکا آمد تا از خدمت نظام فرار کند... پنج تا ده سالگی مهمترین سالهای عمر من بود در خیابانها زیستم و از روحيات گانگسترهای آمریکایی سرمشق یافتم.... جنگ آمریکا - اسپانیا که در هفت سالگی من در گرفت حادثه‌ی بزرگی در زندگی من بود من از روحیه‌ی جنایتکاران که سهل انگار بود و میگذاشت در سنی چنان کم، خشونت و بی قانونی را که چنین ذاتی آمریکاست در یابم حظ میکردم آرزو نداشتم که زندگانی‌ای فراهم کنم، از صر فه جویی بویی نبرده بودم و نه احترامی به بزرگترها یا به تشکیلات، من تقریباً از همان زمان که حرف زدن آموختم از پدر و مادرم و اطرافیانم سرپیچی کردم.»

آثار میلر سرشارست از خاطرات کودکی اش در «بروکلین» و تجربیات بعدی اش در «نیویورک سیتی». در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۱ در ناحیه «یورک ویل»

زاده شد در بروکلین بارآمد، در همانجا به مدرسه رفت و تا امروز هم بسیاری از لهجه‌ی بروکلینی‌اش را حفظ کرده است. در جوانی غالباً از پل بروکلین بسوی «مانهاتان» که پدرش مغازه‌خیاطی داشت میرفت. تا ۱۹۳۰ نیویورک و طنش بود «من یک شهری تمام عیارم، من از طبیعت بیزارم همچنانکه از آثار کلاسیک، از آن روزگاران در دو بخش «سیاه بهار» یعنی «ناحیه چهاردهم» و «مغازه‌ی خیاطی» تغزل کنان یاد کرده است. دنیائی که بدست میدهد نیویورک آمریکایی «ویتمن» یا «ادیت وارتن<sup>۳۰</sup>» نیست، بلکه سرزمین هفتاد و دو ملت مهاجران است با حول و حوش پرزاد و ولدش که همه یادآور سرزمینی باستانی‌اند در این دنیای چندزبانه میلر پیش از انگلیسی، آلمانی یادگرفت و با طنین لهجه‌ی «بدیش<sup>۳۱</sup>» ولهستانی در گوش‌هایش بزرگ شد. وقتی که پسر بچه بود دیوانه‌وار به خیابان میگریخت درحالیکه پدرش در فضای مردانه‌ی بارها در عیش و نوش بسر میبرد و از رفاقت سهل‌الوصول هنر پیشه‌ها و فروشنده‌ها و سایر شخیصت‌های ورزشی برخوردار بود.

پدرش در عنفوان جوانی باید آسان‌گیر و خوش معاشرت و میخواره بوده باشد. بعدها «هنری» با یاد و دریغ به شیوه‌ی زندگی پدرش رشک میبرد. مادر «هنری» که بنحوبی انعطافی اهل رسم و رسوم بوده است بنظر میرسد در او روح طغیان دمیده باشد وی هرگز به کلمه‌ای مهربان از او یاد نکرده است. رگه‌ای از جنون در این خانواده بوده است که تجلی شادمانه‌اش در «تانت ملیا» و رقت‌انگیزش در خواهر «هنری» ظاهر شده است.

بهترین نگرش در زمینه‌ی خانواده اودر «آشتی در بروکلین» آمده است

که پس از بازگشت میلر به وطنش پس از ده سال در خارج بسر بردن، نوشته شده است که با چشمانی سردخانواده اش را اورانداز می کند. اعجازی است در خویشتن داری که بهر حال رحم و شفقت را از خود میراند چرا که مجبورست بیچارگی پدرش را که بنحوی عجیب و غریب مشرف به موت است و در سلطه‌ی زنی سلیطه و نق نقو بسر میبرد، شاهد باشد. نتیجه، توصیف بیرحمانه‌ی زندگی خانوادگی آمریکایی است با همه‌ی فضایل حیوانی طبقه‌ی متوسطش. در این تمثیل فرزند خانواده نقش مسرف میانسال را بازی می کند و دردی از ندامت بورژوازی در دل دارد. مانند بسیاری از هنرمندان در آمریکا، میلر نه تنها باید با عقیده‌ی عمومی بجنگد بلکه با احساس شرم خویش هم که علیرغم محق بودنش در بدست نیاوردن پول همچنان پابرجاست. در «سیاه بهار» مینویسد: «در گذشته هر فردی از خانواده‌ی ما کاریدی داشت، من تنها مادر بخطائی ام که زبانی چرب و نرم دارم و دلی بد» اما در جای دیگر میگوید شاعران و موسیقدانانی در میان اسلاف آلمانی او بوده اند.

تعلیم و تربیت رسمی او بزودی پس از دوری دیرستان پایان گرفت. در «سیتی کالج» نیویورک ثبت نام کرد اما شیوه‌ی آکادمیک را بر نناقت فقط در حدود دو ماه تاب آورد. سپس يك دوره‌ی دو ساله یا بیشتر مشاغل بسیار مختلفی داشت که هرگز طولانی نبود و در طول کشور به اینسو و آنسو می رفت. در این مدت با قدرت تمام ورزیده شد، هم در ورزش های بدنی هم در موسیقی. از تمرین سرعت در پیانو آماده شدن برای المپیک ها - شاید هم مجازاً - یاد، میکند. اما نیروی خشمگین او سائقه‌ی آفرینشگری

دراو میدمد که دیوانه‌وار به دنبال بیان می‌گردد. تعلیم و تربیتش را پیش خودش با کتاب خواندن و درس‌خواریها حاضر شدن و مصاحبت با مردمان مشهور یا گمنام ادامه داد، یادداشت‌های زندگینامه‌ایش سرشارست از برخوردهای مهم از این دست: «با اما گولدمن در «ساندیه‌گو» دیدار کردم نقطه‌ی عطفی بود در زندگیم.» یا «باروبرت هامیلتون شالا کومبه» از «انجمن تئوسوفی» در پونیت لرمای کالیفرنیا ملاقات کردم حادثه مهمی بود که منجر شد به دیدار با بنجامین فی میلز، واعظ مطرود. «اما بیشتر مطالعه می‌کرد، حریصانه و بی‌انتخاب، آثار بسیاری را که در سلسه موضوعات وسیعی بودند می‌بلعید. با احساس خود آموخته‌ی ناشی از اکتشاف می‌خواند و غافل از عقاید بدست آورده‌ی خود بود. و حاصل چنانکه در «کتاب‌های زندگی من» ضبط است، نوعی فرهنگ آزاد دانشمندان را ثابت میکند با تأکیدی بر تصوف شرق و افسانه‌های پرماجرا.

در اینجا «بلاک<sup>۳۳</sup>» و «مادام بلاواتسکی<sup>۳۴</sup>» شانه به شانه‌ی «نیچه» و «اشپنگلر<sup>۳۵</sup>» می‌آیند که این دو مرد، شاید بر اندیشه‌ی او بیشتر از هر نویسنده‌ی دیگر تأثیر گذاشته باشند. نخستین کار جدی او در نویسنده‌گی مقاله‌ای بود در باره‌ی «دجال» نیچه<sup>۳۶</sup> این مقاله را در سرکاری نوشت، برطبق یک روایت در مغازه‌ی خیاطی پدرش و برطبق روایت دیگر هنگامی که در پستخانه کار می‌کرد. در این روایت اخیر می‌چش را رئیس اداره گرفته و اخراجش کرده بوده است. هر کدام درست باشد ظاهر آبیشتتر مجذوب نیچه بوده است تا کارش.

در ۱۹۲۰ زن و فرزندی داشت که بر کار ثابتی بمدت تقریباً ۵

سال دوام آورد. طبق بهترین سنت آمریکایی از صفر شروع کرد. پس از چند ماه کار آموزشی در رأس قرار گرفت، به سمت مدیر بخش غربی پستخانه‌ی نیویورک سیتی. باور نکردنی است اما برای این کار ساخته شده بود. همه‌ی ماجرا توانایی فوق‌العاده میلرادر افسون کردن مردم با کلام نشان می‌دهد. با معجون‌های از تردستی و تریزبانی، که هر فروشنده‌ای به آن رشک می‌برد، تقاضای مصاحبه با رئیس شرکت را کرد و بلافاصله به پست حساسی منصوب شد. اگر چه در ابتدا ناگزیر بود بعنوان تلگرافچی انجام وظیفه کند تا بادستگاه آشنایی‌ای بهم برساند. و چنین است که داستان در «مدار رأس الجدی» می‌آید و دلیلی نداریم در آن شك کنیم. مردی که میلر را استخدام کرد باید استعداد های ویژه او را تخمین زده باشد، سرعت انتقالش همچنین مردم‌داری و سرسختی ذاتی اش را. کار دلخراشی بود هر روز ناگزیر بود گاهی اوقات با صدها نفر - و در مجموع چنانکه ادعا می‌کند با یکصد هزار نفر در مدت ۵ سال - مصاحبه کند، تلگرافچی‌ها را عزل و نصب کند. همه جور زندگی انسانی هر روز از جلوی چشمانش می‌گذشت و بیشتر انواع مذبح‌خانه و مهجور، که اضطراب و بدبینی را به او می‌شناساندند و آبدیده و سرشار از شفقتش می‌کردند. و از اینجاست تلقی‌هایی که در همه‌ی آثارش موج می‌زند. اگر هنوز خیال‌خامی نسبت به دستگاه داشت همه را اکنون از دست داد. این تجربه چشمش را برای همیشه باز کرد: «مسلخ بود پناه بر خدا، همه‌ی کار از سرتاته بی‌معنی، هدر کردن آدم و ماده و کار، مضحکه‌ای منفور در صحنه‌ی رنج و ادبار . . . تمام دستگاه این چنین پوسیده بود چنان غیر انسانی، چنان نکبت‌بار . . . چنان

فاسد و سردرگم که نبوغی میخواست تا معنائی یا سروسامانی به آن بدهد، مروت و مدارا که هیچ.» نه تنها مدارا رأس الجدی بلکه همه‌ی آثار میلر سرشار از چنین دیدی است.

یک روز معاون «بخش غربی» به میلر اشاره کرد که کسی باید کتابی درباره‌ی تلگرافچی‌ها بنویسد. آنچه او در سرداشت قصه‌ای به شیوه‌ی «هوری شیو آلجر<sup>۳۷</sup>» بود اما اندیشه‌ای که میلر را در خود گرفته بود چیز دیگری بود. بناگاه فرصت را برای خالی کردن خشم و خروشش از دست شرکت و خواب و خیال آمریکایی مساعددید: من مصمم بودم «هوری شیو آلجر» را از صفحه ضمیر آمریکایی شمالی بزدایم. در ۱۹۲۲ نشست و نخستین کتابش را در طی یک تعطیل سه هفته‌ای نوشت. «بالهای قیچی شده» داستان دوازده تلگرافچی از بخش غربی بود، نسخه‌ی دستنویس ناپدید شده است اما ایده‌هایی از بعضی محتویاتش در «مدار رأس الجدی» به حدس دریافته میشود. آنجا که میلر مختصراً پنج شرح حال را بازگو میکند. شخصیت‌ها داستایوسکی‌وار ساخته شده است، آدم‌های نجیب، اهانت‌دیده و تحقیر شده که یکبارہ جنون آدم‌کشی پیدامی‌کنند و دست‌به‌جنایت میزنند؛ داستانها همه سرشار از تلخی و هراس اند و مختوم به قتل یا خودکشی و معمولاً هر دو. میلر اقرار میکند که این کتاب شکست نو میدان‌های بوده است چرا که هیچ از نویسندگی نمیدانست و نمیتوانست از عهده‌ی این موضوع خردکننده برآید. اما همین وادارش کرد تا به نوشتن ادامه دهد.

در ۱۹۲۴ از بخش غربی بیرون آمد و تصمیم گرفت هرگز کاری به عهده نگیرد و بر آن شد تا نویسنده شود. فی الواقع دوباره به مشاغل بسیاری

پرداخت، برای اینکه ده سال طول کشیده بود تا آثارش منتشر شود و اغلب گرسنه بود. در طی این مدت سه رمان نوشت که بهمان صورت دستنویس باقی مانده اند: «مولوخ»، «خروش جنی» و «این دنیای اجنبی» بانضمام خیلی کارهای کوتاه تر. میلر تاسی کنان به «ویتمن» شعرهای منشورش را از خانه‌ای به خانه‌ای برای فروش میبرد. در این وقت همسر نخستینش را طلاق داده و با «فتنه<sup>۳۸</sup>» ی آثار زندگی‌نامه‌ایش، رقاصه‌ای باتمنیات روشنفکرانه، ازدواج کرده بود. وی تشویقش کرد که بنویسد و از لحاظ مالی تأمینش کرد. همچنین همه‌ی افسونش را در فروش شعرهای منشور او، حتی بعضی اوقات به امضاء خودش، به کار بست.

در ۱۹۲۸ این زن پولی فراهم کرد که امکان میداد یکسالی در اروپا بگذارند. این سفر دریچه‌ی دنیای تازه‌ای را بروی میلر گشود. هنگامی که جوان بود بیماری «اماگولد من<sup>۳۹</sup>» و تازگیها هم بمدد دوست ایام نوجوانیش «امیل اشنه لوك»، نقاشی که چندین سال در خارج گذارنیده بود، با فرهنگ اروپائی توجیه شده بود. اما میلر هنوز سرزمینی بود، اروپا هنوز يك رؤیای رمانتیک بود، وی سیاحت کنان بدانجا رفت، با همان قالب ذهنی بسیاری از آمریکاییان که در سنوات ۲۰ به اروپا مسافرت میکردند. دو سال بعد به اروپا برگشت تا در همانجا زندگی کند. همسرش قرار بود به او ملحق شود که شد و دیداری چند از پاریس به عمل آوردند اما جدائیشان به طلاق انجامید، ۱۵ سال آینده را میلر در عزوبت بسر برد که در «مدار رأس السرطان» و سایر کتابهایش ضبط است. گزارش‌های زندگی‌نامه‌ای میلر سرشار از لحظه‌های قاطع است اما بی‌مناقشه بازگشت او



به پاریس در سال ۱۹۳۰ نقطه‌ی عطف زندگی او را نشان می‌دهد. فقط آن زمان و در آن مکان می‌توانست دگر دیسی‌ای را که نویسنده‌اش می‌ساخت به پایان ببرد. تا سال ۱۹۳۹ در پاریس ماند و اگر جنگ ناچارش از بازگشت به آمریکا نمی‌کرد ممکن بود درخت از آنجا بر نیندد.

دشوارست می‌لر را بدون پاریس تصور کرد. فرهنگ فرانسه چنان موافق طبع او بود که هیچ فرهنگ دیگر نبود. رهایی‌اش میداد، یله‌اش می‌کرد، روحش را راضی و نیازهای هنرمندانه‌اش را راضی می‌کرد. در پاریس بهترین کتابهایش را نوشت و ناشری یافت که راغب به چاپشان بود. چه از روی تصادف باشد چه از روی اجبار، بهر حال عجیب است که در آنجا سکنی گزید. پاریس در طالع او بود. در سر داشت که سری به «مادرید» بزند اما تهیدست شد و به هیچ جای دیگر دورتر از پاریس نرفت. پاریس یکبار شهر او و طریقت او شد. در دو سال نخستین اقامتش دست به دهن می‌زیست اما گرسنگی کشیدن در پاریس، که بسی مایه‌های تازه در دسترس او می‌گذاشت، در مقایسه بسی از بهتر گرسنه ماندن در نیویورک بود. بیشتر با جذب بهی خودش می‌زیست. با استعداد دوست‌یابی و موهبت سخنوری‌اش. بزودی چهارده تن داوطلب یافت که حاضر بودند هفته‌ای یک وعده، در ازاء مصاحبتش اطعامش کنند. از آنجا که خود تا سر حد تبذیر سخاوتمند بود تردیدی در پذیرفتن سخاوت دیگران به خود راه نمی‌داد. پس از دو سال همراه با «آلفرد پرله» که نویسنده بود و با یکدیگر چون دو روح در یک بدن بودند به آپارتمان نقل مکان کرد. دو سال و نیم در کنار یکدیگر در ناحیه‌ی فقیر نشین «کلیشی» زیستند. و همچنان یار غار بودند که «پرله» به لندن کوچید. این سالها شادترین و

بار آورترین سالهای زندگی میلر بودند .

در نوشته‌هایش بی‌شک در باره رنج کشیدنش اغراق کرده‌است. بدبختی واقعی همان منتشر نشدن آثارش بود. با اینهمه دست بردار نبود؛ دیوی که در او به بند بودرهایی میخواست. آخرین دستنویس‌هایش را با خود به پاریس برده بود اما آنجا هم بادلسردی مواجه شد . سرانجام در کمال ناامیدی تصمیم گرفت هرچه دل تنگش میخواست بگوید. نه برای ناشران بلکه برای دلش. حالا که هرچه مینوشت هیچکس چاپ نمی‌کرد آزاد بود به سلیقه‌ی خودش بنویسد. تا این زمان نوشته‌هایش ادبی و اقتباس شده بودند. اما حالا ساز خودش را میزد. در پایان دومین سال اقامتش در پاریس نوشتن «مدار رأس السرطان» را آغاز کرد که تا ۱۹۳۴ چاپ نشد اما بالاخره میلر نویسنده شده بود .

\*\*\*

میلر به دوشیوه‌ی عمده مینویسد. آثارش درست به شیوه‌ی «حکائی» و «ایضاحی» منقسم میشود . بخاطر کارهای داستانی‌اش از قبیل همان «مدارین» بیشتر مشهورست. ناقدان با این کتابها معامله‌ی داستان کرده‌اند، از آنجا که روش میلر روش حکایت است. اما وی همیشه مصرأ بر آنست که زندگینامه مینویسد یا «رمانهای زندگینامه‌ای». بهتر از همه اینست که آنها راه اعترافات و روشش را «پیکارساک»<sup>۴۰</sup> بدانیم . بمعنای «روسوی» کلمه اعترافات‌اند : ناظر به گذشته و با آن تک گفتارهای زندگینامه‌ای . مانند روسو، میلر يك قضیه را با تجربیات شخصی خودش حل‌جی میکند. طبقه‌بندی کردن نوشته‌های ایضاحی دشوارترست . ممکن است آنها را

مقاله بنامیم اما صورت‌های فراوانی بخود میگیرند : مکاتبات، مقاله نقد، سفرنامه، تصویرپردازی، واقعه‌گوئی، خاطرات و اظهار عقاید. يك آزمون شخصی نشان میدهد که میلر چه مسامحه‌ها در بکار گرفتن تکنیک حکائی به خرج داده است.

مقاله‌ها، میلر ادر پرواز کوتاهش نشان میدهند و در حکم وسیله‌ای برای بیان ایده‌ها یا بلکه عقیده‌هایش بکار میروند. بیشتر آنها اصولاً برای مجله‌ها نوشته شده و بعدها بصورت کتاب مدون شده است. شیوهای ادبی از میلر طرفی نمی‌بندند، همچنین نقد ادبی هم بنظر او تمامت کارهایش يك انسان را بیان میکند. بارورترین دوره‌ی نویسنده‌گی میلر همچنین متنوع‌ترین آنست. این دوره روزگاری است که در پاریس می‌گذرانید، با باروری‌ای که در پی داشت. بایک شکفتن خلاقه‌ی آتشفشانی داستان و مقاله و هر سال يك کتاب می‌آفرید در این دهه سه داستان «پیکارسک» نگاشت که عموماً بهترین و خاص‌ترین کارهای او به‌شمار می‌آیند یعنی مدار رأس السرطان، «سیاه بهار» و «مدار رأس الجدی». همچنین دو کتاب با نامه‌نگاری نگاشت به نام‌های «آلردو باره نیورک را سیاحت کن» و «هاملت» که دو می‌با همکاری «مایکل فرانکل» فراهم آمد. در همان اوقات روی مطالعه‌ای از «دی. اچ. لارنس» کار میکرد، مجله‌ی فکاهی کوچکی منتشر میکرد و به چاپ کتابهای دوستانش می‌پرداخت. و نیز چند جزوه‌ی بخش وپلا نوشت و بسی مقاله و داستان تابجدی که دو کشکول را پر کند. به نام «ماکس و بیگانه‌خوارهای سفید» و «فرزانگی دل» .

در بازگشتش به نیورک در ۱۹۴۰ بیانیه‌ای نوشت به نام «دنیای سکس» و

همچنین دو قصه که روزهای خوش کلیشی را تشکیل میدهد و گزارشی از دیدارش از یونان در ۱۹۳۳ بنام «مجسمه‌ی ماروسی». از همه کتابهایش «مدار رأس السرطان» بیشتر او را به در دسر انداخت اگر چه انتشاراتی «او به لیسک» فی الفور نسخه خطی را پذیرفت اما چاپش به مدت دو سال یا بیشتر به تأخیر افتاد، که در این مدت میلر آنرا سه بار و انویسی کرد. نه تقلای او و نه تأخیر ناشر هیچکدام تعجب ندارد. میلر آموخته بود که چگونه از نو بنویسد و «جک کاهان» ناچار بود خطر چاپ يك کتاب شدیداً وقیح را بسنجد. وی نسخه‌ای از دستنویس را دور می‌چرخاند پیش هم‌کاران مطبوعاتی‌اش میبرد که امکان انتشارش را بررسی کنند. آنها اگر چه تحت تأثیر قرار می‌گرفتند اما می‌دیدند نمیشود چاپش کرد. حتی در فرانسه هم، که عده‌ی کمی انگلیسی می‌خواندند و دست‌گاہ‌سانسور عملاً موجود نبود. شاید این تأخیر کتاب را اصلاح کرد که به میلر مجال تجدید نظر و فرصت به کار بردن شیوه‌های بیانی تازه داد.

مدار رأس السرطان گزارش ماجراها و برخوردهای يك آمریکایی است در پاریس. به اول شخص و به زبان حال نوشته شده است که صدای گوینده و لحظه‌ی حال متداوم همه جا شدیداً احساس میشود. داستان‌گو موسوم به هنری میلر است و تکنیک اثر اساساً «تک گفتار درونی ۴۱» که لحظه به لحظه حالات متوالی ذهن و احساس را همچنانکه واقع میشوند گزارش میکند، باهمه‌ی خاصیت جسته‌گریخته‌ی «جریان سیال ذهن»، و با مشتی حوادث درهم‌برهم، خاطرات، توهمات، بصیرت‌ها، تأملات، مکالمات و کابوس. چه بسا قطع کلام و جابجاشدگی و پس و پیش رفتن در زمان یا

بلکه پس و پیش رفتن زمان در خواب و خیال، در آن دیده میشود. این نابسامانی عمدی است. میلر میخوهد از معیارهای طلایی ادبیات جان بدر ببرد. و بهمانگونه که حرف میزند بنویسد و در هر چه که نوشته است تجدید نظر نکند. درورای تکنیک حیرت انگیز او بهر حال سازمانی هست، استخوان بندی نوشته‌هایش کمابیش به ترتیب زمان است با وقایع پی در پی که تقویم را از پاییز تا تابستان ورق میزند. این کتاب به چند فصل تقسیم شده است که بی شماره و بی عنوان اند اما هر یک با مضمونی جداگانه؛ و سپس مضمون خسته کننده‌ای هست از سرطان و سرسام. این اصول سازمان دهنده که گفتم باسانی هویدا نیستند. نخستین اثری که کتاب میگذارد مغشوش است با فصل اولش که مغشوش ترین است. بیم آن میرود که خواننده‌ی تازه کار معنی در عمق هفته را از دست بدهد زیرا آنچه نخست بیشتر از هر چیز تکان دهنده است تعمد میلر است در آوردن آنچه که در کتابهای دیگر نیامده است. واکنش بسیاری از خوانندگان «شوک» است. دیگران در قبال شوک میلر بی تأثیر میمانند و تازه کسانی هم هستند که کسل میشوند. اما آنکه بتواند وقاحت پردازی را با آرامی بپذیرد شاید معنائی در ماوراء آن بیابد. «دنیا سرطانی است که خود را میخورد» اگر تمام دستگاه سرطانی باشد حتی جراحی عمقی هم بی ثمرست. میلر در همه‌ی اعضای حیاتی سرطان می بیند در مذهب و هنر همچنانکه در سیاست و جنگ. دنیای امروز سراپا وقاحت است که در قیاس با آن وقاحت پردازی او سالم مینماید. میلر امیدی نمی آموزد و راه چاره‌ای، که مصلح نیست. تنها تصویری ارائه میکند از دنیائی که می بیند، سرشار از محرومیت، مرض و کثافت.

از طریق صحنه‌ها و شخصیت‌های پلشت، چشم‌انداز نفرت‌انگیزی از بشریت نشان می‌دهد. و هنوز خود از منفور بودن بدور است، از پلشتی انبساط خاطر می‌یابد و در اسفل‌السافلین غلت می‌زند. پاسخ او به سرطان و سرسام، وقاحت و فکاهت است. دو فصل مرکزی کتاب، خشن‌ترین و مضحك‌ترین دو فصل کتاب، بهترین نمونه‌ها را ارائه می‌دهد. یکی از آنها برداشت میلر از هند از طریق سه مخلوق منفور نشان می‌دهد یعنی رئیسش (واقعاً يك تکه‌ی «پترو نیوسی ۴۲» در هجو خویش). دیگر آقای «نبود» با مرواریدهایش و دعاهایش و دست خشکیده‌اش که نمایشگر ثروت و خرافات مذهبی و ناتوانی هندست. و دیگر کپی Kepi طفیلی، زالو، قواد و مریدگاندی که رسالتش را با گشادبازی‌هایی که میکند زیاد میبرد، و اشتباه‌لپی‌ای مرتکب می‌شود که به طرز قبای روسپی‌خانه بر می‌خورد. میلر در اینجا حرمتی به شرق اشرافی و اسرار آمیز نمی‌نهد برعکس نشان می‌دهد که همه‌ی این بازی‌ها خود فروشانه، پست، نکبت‌بار و مضحك است. و تازه از این سه دلقک سه اندیشه‌ی بزرگ‌الهام می‌گیرد: اول، نحوه‌ی دید «گیتسی ۴۳» از مجسمه‌های معابد الهی هند که خاستگاهش همین جسم فانی آدمیان است. دیگر آگاهی عمیقی از مسائل گیج‌کننده‌ی هند و یأس از راه حل (آمریکایی) آن، و سوم کندو کاو اعماق، مسأله ماشین، و کارآیی و در پایان، در عالم وهم از گاندی به بودا می‌زند و از مسیح سر در می‌آورد. در اینجا به کنه سر خوردگی دست می‌یابد اما در پیش تاختن است که آزادی می‌یابد: «ناگهان ملهم از درماندگی مطلق همه چیز، احساس رهایی کردم هیچ چیز جز توهم من از بین نرفته بود. من خود دست نخورده

مانده بودم ازین به بعد مثل يك جانور می زیستم، جانور درنده، خانه بدوش، غارتگر؛ که جسماً زنده ام و روحاً آزاد.»

فصل بعدی کلیدی برای فهم سکس و وقاحت پردازی در آثار میلر به دست میدهد. و از آنجا که درازترین فصول مدار رأس السرطان است به بسی مسائل میپردازد که بر ماجراهای عاشقانه‌ی «ون نوردن» Van Norden و «کارل» Carl، دوتن از دوستان میلر دور میزند. «ون نوردن» سکس زده است، این اوست نه نویسنده که کلمات چهار حرفی<sup>۴۴</sup> را در تک – گفتارهای یکنواختش دمبدم به کار میگیرد. هنری میلر مثل همیشه شنونده و تماشا کننده‌ایست که حظ میبرد. با انصرافی که علمی محض است، «ون نوردن» را بایک فاحشه‌ی گرسنه‌ی رقت‌انگیز دست‌اندر کار می‌بیند يك کار ماشینی بدون معنی: «به ماشین‌های دیوانه‌واری میماند که روزنامه بیرون میدهند، میلیون‌میلیون، تریلیون، تریلیون، باعناوین بی معنی. ماشین‌با – همه‌ی دیوانه‌واریش خیلی معقول تر بنظر میرسد و خیلی هم مشغول کننده‌تر از آدمیزاد و سلسله اعمالی که بوجودش می‌آورد؛ تا زمانی که آن شراره‌ی شور و شهوت ناپدید است در این عملیات، ارج انسانی نیست.» روزنامه استعاره‌ی مهم دیگری در این فصل است که هراس‌ها و حماقت‌های دنیای مدرن را گرد هم جمع می‌آورد ولی واسطة‌العقد همان پول و سکس است. ماجرای «کارل» بایک زن ثروتمند عملیات «ون نوردن» را با آن فاحشه تکمیل میکند فقط نقش‌ها عوض شده است کارل حق – الزحمه‌ی کارش را میگیرد. میلر گاهی در مورد فاحشه‌ها احساساتی میشود اما نه اینجا. برای پول خود را تسلیم کردن نه تنها بی معنی است بلکه

خفت آوراست. میلر به شور و حال ارج میگذارد و پول را منفور میدارد. این فصل با قطعه‌ی شور انگیزی<sup>۴۵</sup> درباره‌ی نقاشی «ماتیس» که تن آدمی را جاودانه زیبا میسازد پایان می‌یابد. انسان فقط در عالم هنر از مادیات و ماشین میگریزد. «سیاه بهار» که در سال ۱۹۳۶، دو سال بعد از مدار رأس‌السرطان چاپ شد به بسیاری از همان مضامین میپردازد ولی در آب و هوای دیگر، بانک بر میدارد: «من شانکرم، خرچنگم، خرچنگی که چپ چپ، عقب عقب، جلو جلو به میل خودش راه می‌رود من در مدارات عجیب و غریبی سیر میکنم» و پیوند بین این کتاب و کتابهای دیگرش را باز میگوید.

و این عنوان «سیاه بهار» هم استعاره‌ی دیگریست از بلای جهانی. اما اینجا سببیت کمتر دارد، کمتر گرسنه است، بیشتر انبساط خاطر دارد، سکس و وقاحت‌پردازی هم کمترست و نیز عمل و خشونت. داستان بجای آنکه در زمان حال نزدیک صورت بگیرد، در زمان و مکان حرکت میکند از پاریس تا خاطرات «بروکلین» و نیویورک و سرزمین‌های دیگر تا وهم و خیال. اینجا سرسام از سرطان بیشترست همچنین خیالبافی و توهم و شیزوفرنی هم فراوان است زیرا میلر اشکال و سطوح گوناگونی از دریافت را کشف میکند. موضوع «سیاه بهار» در حقیقت تخیل است در همه‌ی اشکالش، بویژه تخیل خلاقه. هر یک از ده بخش آن که خودبتنها کاملند مشقی است در عالم یکی از هنرها یا تخیل یا چندین واسطه‌ی هنری مختلف دیگر. مثلاً در بخش «فرشته معیار و ملاک من است» در الهام ادبی کندوکاو میکند و نیز در بصیرت یک آدم دیوانه و در تکنیک نقاشی آب و رنگ. ماجرا از



آنجا آغاز میشود که میلر دستخوش «دیگته» میشود دیگته‌ای که درسش جریان دارد و خودداری نمیتواند، فقط میتواند آنچه را که به او دیگته میشود بنویسد تا بالاخره کاهش پیدا کند و او را خسته و مانده رها کند. سپس رومی‌آورد به کتاب افسون‌کننده‌ای درباره هنر و جنون که وادارش میکند به نقاشی آب و رنگ. بقیه این قسمت شرح آن است که یک نقاشی آب و رنگ، در طی جریاناتی که مانند نویسندگی‌اش اتفاقی است چگونه صورت می‌بندد. «وقتی که آدم نقاش آبرنگ غریزی است همه چیز طبق خواست خدا واقع میشود.»

بخش دیگر «درزندگی شبانه...» سناریوی یک کابوس است که در کمال وضوح تصویری است، مانند یک فیلم سوررئالیستی، سرشار از سکانس‌های نامعقول، هراس‌های جیغ‌آلود، منطق و گناه نوع فرویدی؛ و مثل هر کابوس خوب این کابوس تجربی است: کسی هست که تعقیب میشود. قادر به فرار نیست، زندانی شده است و دیوانه‌وار راهی به بیرون میجوید. دنیا می‌لغزد و صحنه در این «بی‌یلاق»<sup>۴۶</sup> اندیشه» جاودانه حرکت میکند. جائیکه خاطرات با نمای گوتیک در دنیای استعاره‌های دیوانه‌وار که معنی‌ای هم ندارند درهم آمیخته‌اند. میلر در جای دیگر چه بسیار درباره روند خلاقیت نوشته است اما هیچکدام اینقدر مؤثر نیست. «سیاه‌بهار» تخیل خلاقه را در حال عمل در همه‌ی سطوح نشان میدهد. میلر با واژگان سوررئالیستی‌اش چنین می‌گوید: «درزندگی بیدار روزمره، نویسنده از دید عادی رنج میبرد اما در دنیاچه‌ی کتاب خودش را به نزدیک بینی میزند تا خود را در جوار پلاسمای خواب و خیال بیابد. با شگرد رؤیائی،

پوسته‌های بیرونی فناپذیری زمینی‌اش را وامی‌نهد و با خویشتن‌راستین ملکوتی خویش دست‌در‌آغوش می‌شود که منطقه‌ای بی‌طبقات و با خاصیت نیمه مایع است. فقط ضلع بی‌شکل طبیعت او اکنون اعتبار دارد. با غوطه‌ور کردن «من» معتادش، تا آستانه‌ی نشانه‌های معهود شیزوفرنی‌اش غوص می‌کند، شادمانه شنا می‌کند، سرمست در مایع گوارا با «من» آمیبی‌اش.»

میلر اعتقاد دارد که نویسندگی تا حد ممکن باید خودبخودی و ناآگاهانه باشد از این است که نوشته‌های خودش سرشار از تداعی آزاد اندیشه‌ها و بدیهه‌گویی است. وقتی که «دیگته» گریبانش را می‌گیرد تکه‌هایی از نوشته‌های اتوماتیک دارد که گاهی آنها را «کادانس ۴۷» می‌نامد. میلر پشت ماشین تحریر، هیولائی نیمه انسان و نیمه حیوان است، با ماشین یکی می‌شود، با تکنهای خشم‌آلود کار می‌کند. نتیجه‌اش یک سلسله قسمت‌های هنرمندانه‌ی گسسته است که معلوم است از کجا آغاز شده و در کجا پایان یافته است. از لحاظ سبک، سیاه‌بهار یک کتاب خیره‌کننده است، کار تخیل لجام‌گسیخته است که سرمست از کلمات است. میلر شاعری لایابالی است. زبانش فیاض و بی‌بند و بار است، بیشتر در خدمت صورت است تا معنی. از اشتیاقی که به مغلغ‌گویی و اقتفا دارد به پریشان‌گویی و یساوه - سرایی می‌افتد. «جابر هول کرو نشات» کاریکاتور لفظی یک دوست است که مرصع بازی پر طول و تفصیلش را به تماشا می‌گذارد و یساوه مینمایاند. در خلال گفته‌هایش هر چه بیشتر مست می‌شود و کلاف زبانش باز می‌شود «صلابت عظیم سرگیجه آور، هاگهاو گلبولهای سفید،

وام روت‌ها، و هولن لیندن‌ها .... هر کس شعری است تو تیا‌البحر هم شعر است، ناب‌ترین شعر. اینجایش را سیخ میزنی، آنجایش را سیخ میزنی می‌لغزد و می‌لیزد، سردرگم و دل‌مه مانند، قولن دارد، امعاء و احشاء دارد. کرم شکل و «همه جا حاضر» است.»

همچنانکه آخرین لفاظی نشان می‌دهد تو تیا‌البحر «جابر هول» از آثار «جیمز جویس» «ولوثئیس کارول<sup>۴۸</sup>» آب می‌خورد. «جابر هول» و در- واقع سراسر «سیاه بهار» سرشار از تکه‌های جویسی است. مانند همان نمایشگر بزرگ میلر نه به یک شیوه بل به شیوه‌های بسیار مینویسد. نه - تنها هر بخش «سیاه بهار» به سبک جداگانه‌ای نوشته شده است، بلکه هر بخش هم خود مثل حربا، رنگ‌های دگرگون شونده‌ای دارد که از منابع فراوانی وام کرده است. گذشته از «جویس» نویسندگانی که بیشتر بدانها شباهت دارد «پروست» و «ویتمن» است. مانند «مدارین» «سیاه بهار» هم در دیدی که نسبت به همزیستی زمان و مکان دارد، زمان و مکانی که از حافظه و حواس تحریک می‌پذیرد بسبک «پروست» است. نوشته‌های میلر مؤثر است و سرشار از یاد و دریغ. شباهت او به «ویتمن» اساسی ترست چرا که «ویتمن» با وی در شالوده همچنانکه در شیوه، سهیم است. میلر می‌گوید «برای من کتاب آدم است و کتاب من آدمی است که منم، آدم پریشان، آدم و لنگار، آدم لاابالی، شهوی - مزاج، وقیح، وحشی صفت، اندیشناک، وسواسی، دروغزن، آدمی که دیوانه‌وار راست گوست آدمی که منم.»

صنایع ادبی میلر مانند ویتمن است با سطرهای بلند موزون که نبضش

درمصدر و اسم مصدر میزند. توصیف او از رود «سن» میتواند با اوزان  
ویتمنی تقطیع شود :

این فواره از هزاران هزار شاخه بیرون میزند  
این آینه‌ی آرام که ابر را در خود دارد و گذشته را دود آلود میکند.  
بیرون میزند، همچنان و همچنان ،  
در حالیکه در میان آینه و ابری که اریب می‌جنبد  
من ایستاده‌ام ، يك شیئی کاملاً یگانه ،  
دنیائی که پایان قرنهای متمادی است.  
من و این که در زیر پاهایم میگذرد  
و آن که بالای سرم شناورست  
و هر آنچه که در من جوش میزند .

مثل ویتمن می‌لرهم شیفته‌ی سیاهه دادن است، که در «سیاه‌بهار» موج میزند.  
سیاهه‌ای از اسم‌های آمریکایی دو صفحه را سیاه می‌کند که بارها ذکر صحنه‌هایی  
از American Can و Banks of Wabash است.

«مدار رأس الجدی» (۱۹۳۹) سومین روایت شخصی‌میلر، جدی‌تر از همه  
زندگی‌نامه ایست. در حالیکه مدار رأس السرطان ، نویسنده - راوی را  
در زمان حال ابدی خلاقه‌ای تصویر می‌کند، «مدار رأس الجدی» به سالهائی  
باز می‌گردد که هنوز خود را به نام نویسنده کشف نکرده بود. تا بگوید که  
چرا و چگونه نویسنده شده است سی سال از تجربه‌ی گذشته‌اش را از  
نظر می‌گذرانند. عمده تر از همه در بیان احساس بیگانگی اش از آمریکا

موفق است . «رأس الجدی» ، صورت منطقه البروج ، از سرنوشت او استعاره‌ای به دست می‌دهد و استعاره‌ی غنی سرطان را تکمیل میکند . غنی از آنجهت که « سرطان » نه تنها استعارهٔ مرض و فساد ، بلکه صورت طالع شاعرهم هست و همان خرچنگک همه فن حریف و خوش حرکات است . میلروقتی که اولین مدارش را به پایان میبرد در نامه‌ای به « آنائیس فین<sup>۴۹</sup> » نوشت: نقطه‌مقابل سرطان در منطقه البروج (حدنهایت اعتدالین) «جدی» است . « زایچه‌ای که من در آن زاده‌ام حاکی از مذهب است و نوزایی در مرگ ، سرطان همچنان در نظر من عبارت از بیماری تمدن است . حدغایت تمدن در راهی که به ترکستان می‌رود که یکباره از نو آغاز کردن و مسیر خود را تغییر دادن واجب است .»

همچنین است مضمون غالب رستاخیز که در سراسر کتاب به صورت تمثیل‌های رنج کشیدن و مرگ و دوباره زنده شدن و تلویحات روشن تر دیگر دیده میشود . میلر هنگامیکه طالع خود را می‌کاود صریحتر از همیشه است . خیلی دیر به دنیا آمده است در ۲۶ دسامبر ، بجای یک روز پیشتر از آن<sup>۵۰</sup> از اینست که میگوید «با عقده‌ی به صلیب کشیده شدن زاده‌ام و با تعصب دینی به دنیا آمده‌ام» تصلیب و رستاخیز را به چندین شکل آزموده است او «فرا تر از احساس درماندگی و بیهودگی» رفته است فرا تر از تراژدی ، و همچنان جان بدر برده است . فقط تغییر شکل یافته است عشقی بزرگ را آزموده و دو باره زاده شده است و اگر چه بدین صراحت در مدار رأس الجدی نگفته است در سی و سه سالگی<sup>۵۱</sup> از «بخش غربی» فرار میکند تا به صورت نویسنده ، تولدی دیگر بیابد .

این چنین آزمون‌ها او را از حد رنج‌های بشری بالاتر برده است تا سرحد و ارستگی و شادمانگی . مردی است که از اعماق بی‌آلای آمده و از لوث احساسات خویش تطهیر یافته است و مطمح نظرش بیشتر کتاب «لازار یودو تورمس»<sup>۵۲</sup> است تا برزخ «دانت» . شخصیتی که او می‌سازد از عمق انزو است ، بی سروپایی متکی به نفس، که با اجتماع خرده حساب دارد و بالبدیهه زندگیش را روز به روز می‌گذراند و نوش و نیش را هر چه پیش آید خوش آید می‌پذیرد. داستان بر دو قطب بخت موافق و مخالف نوسان دارد. آدم از خود بیگانه‌ایست که نوش‌هایش از سکس مایه می‌گیرد و نیش‌هایش از رنج. و از آنجا که بختش همیشه روی خوش نشان می‌دهد، دشوارست که رنج کشیدنش را جدی بگیریم.

نخستین قسمت کتاب به تجربیات میلر از «پست‌خانه‌ی کاسمودیمونیک» اختصاص داده شده است. این موضوع چنان نیرویی در او می‌دمد که نوشته‌های پنجاه صفحه‌ی اول سیل آسا و لاینقطع بیرون می‌زند. بعداً این سرعت تقریباً کاهش می‌یابد تا به یک جریان مداوم یکدست می‌رسد؛ که از یک واقعه به دیگری می‌پردازد. پنجاه صفحه‌ی دیگر از اینهم بیشتر جزر و مدی میشود، بدون هیچ جهت مشخصی، که فقط با آورده‌های خاطرات گذشته را با خود می‌برد. تک‌گفتارهایش مثل پر حرفیهای یک پیرمرد پرچانه است که مغزش محوری ندارد. و همچنان خاطرات به یادش می‌آید، از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پرد و از حکایتی به حکایت دیگر. کلام خودش را قطع میکند ، قسمت‌هایی را ناتمام می‌گذارد و عبث به دنبال لطف و حالی می‌گردد که یک وقتی در آنها بوده است . اما بعضی تکه‌های

درخشان هم دارد نظیر بخش بلند افتتاحیه‌ی کتاب و تشبیب «رابله» مانند او اسط کتاب . منتقدانی که «مدار رأس الجدی» را تحسین می کنند بیشتر این درخشد گیهایش را به یاد می‌آورند و پرگویی آنرا از یاد می‌برند. در طی سالهای اقامتش در پاریس، میلر آن مقدار باصطلاح نثر «ایضاحی» نوشت که بالغ بر ۵ مجلد شد. دومین کتاب چاپ شده اش «آلر نیویورک رادوباره سیاحت کن» (۱۹۳۵) به صورت يك نامه به دوستش «آلفرد پرله» روی کاغذ آمده است. این کتاب نوعی سفرنامه است . از نیویورک که میلر برای سیاحتش رفته است آغاز میشود و دنباله اش به خارج کشیده میشود، به يك کشتی هلندی ، و در پاریس سرانجام می‌یابد. شکل ترسل اجازه میدهد که آزادی لازم را برای طول و تفصیل دادن و نظریه صادر کردن، فراهم کند. يك سیاحت تماشائی است از نیویورک سیتی در زمان قدغن مشروبات الکلی، انتقاد از مناظر آمریکایی، ریشخند کردن هلندی بلغمی مزاج و رهایی اش در مراجعت به پاریس . میلر همیشه يك نامه نویس بزرگ بوده است اما این درازترین نامه اش تا این تاریخ است .

نامه نویسی اش بزودی در مکاتبه با «مایکل فرانکل» بیرمق شد ، این مکاتبه سه سال دوام یافته (۱۹۴۳ - ۱۹۳۹) و سرانجام به نام «هاملت» منتشر شده بود. فرانکل که در «مدار رأس السرطان» در هیأت «بوریس» ظاهر شده است يك نطق زبردست بود که دوست داشت میلر را به مباحثات فلسفی بی سرانجام بکشاند. این دو در صدد برآمدند که نظریاتشان را با نامه به همدیگر بنویسند و نوشتند تا به آنجا که يك کتاب دقیقاً هزار صفحه ای فراهم آمد. از آنجا که در باره هر چیز میتوانستند بحث کنند

دلخواهانه روی کتابی که آدم معتبری نوشته و بد نوشته بود توافق کردند و «هاملت» را بر «بیوهی خوشحال» ترجیح دادند. «پرله» که قرار بود همکاری کند بزودی شانه خالی کرد، چرا که نمیتوانست پا به پایشان بیاید. اما میلرو «فرانکل» خستگی ناپذیر بودند. این مکاتبه بیشتر به مصاحبه میماند یا بلکه مباحثه، بانطقهای روده دراز یک درمیان. آخرین نامه‌ی میلر سر به یکصد صفحه میزند. هاملت شکسپیر که بهانه‌ای بیش نبود بزودی فراموش میشود، و مکاتبه شان به هر سوسرک میکشد. آنچه تماشائی‌اش میکنند، چنانکه هر دو دریافته‌اند نزاع عقل و روح در قالب دو شخصیت است: فیلسوف بدبین و اهل نظم و نسق و کله‌دار از یکسو و دلقک‌پا در هوای بلغمی مزاج با حرارت از سوی دیگر.

میلر نامه را یک فرم موافق طبع یافت، خطابه‌ای مکتوب که به همه چیز میپردازد: آب و هوا، کتابها، تجربیات گذشته، که طبیعت تفننی نویسنده همه را و لنگارانه به یک رشته کشیده است. علاوه بر کتابهای سنوات ۳۰، میلر از این در و آن درهم تکه‌هایی اغلب برای مجلات مینوشت. نمونه‌ی نمایان آن در نخستین مجموعه‌اش «ماکس و بیگانه خوارهای سفید» یافت میشود. بعضی از این مطالب آشنا به نظر میرسد مانند بدگویی از زندگی آمریکایی، خاطراتی از «آلر...» و چهار نامه از «هاملت» و دو قصه که در آب و هوای مدار رأس‌السرطان و سیاه‌بهار نوشته شده‌اند: یکی «از طریق دیپه - نیوهاون» گزارشی مفرح از یک سفر بی‌سرانجام به انگلستان که میلر را بجای یک آدم مظنون گرفته بودند و دیگری



«ماکس»، چهره‌ای که از روی يك پناهنده یهودی در پاریس ساخته شده است و آنچنان از آدمیت بی بهره است که دست تکدی بسوی میلردراز میکند. «ماکس» یکی از کارهای جا افتاده‌ی میلرست. نظریه‌ایست طنزآمیز درباره‌ی معامله‌ی مسیحیت بایهودیان که از خطرهای عن‌قرب خبر میدهد. آنچه «ماکس» واقعاً دنبال آنست همدردی است، تفاهم است و بعنوان «آدمیزاد» شناخته شدن. میلر با آمیزه‌ای از رحم و قساوت عواطف دوگانه‌ی خود را از این تجسم عجیب و غریب همه‌ی رنجهای بشری، به نمایش میگذارد. «ماکس» در عین حال هم تراژیک هم کمیک است، مضحک است و دردمند و قابل تحقیر.

اما «ماکس و بیگانه خوارهای سفید» بیشتر از مقالاتی درباره هنر، ادبیات و فیلم تشکیل یافته است: اینجا میلر ناقدی است در جامه‌ی مبدل و چنانکه انتظار می‌رود، انتقاد او به مقدار زیادی روی آثار خودش منعکس میشود. در «چشم کیهانی» در نقد يك نقاش به نام «هانس رایچل» دریافت عرفانی نزدیک به جنون را که نقاشی خیالی می‌آفریند ارج میگذارد. در «چشم پاریس» عکسی از «براسه» را با چنان عباراتی می‌ستاید که شیوه‌ی بینش او را از پاریس به خاطر می‌آورد. درست عکسهای حیرت‌انگیز «براسه» از زندگی شبانه پاریس که فاحشه‌ها را با چهره‌ی رنگ‌آمیزی شده‌ی عروسک مانندشان نشان میدهد، بعدها در تصویر کردن «روزهای خوش کلیشی» به کار رفته است. در شرح دفتر خاطرات «آنائیس نین»، میلر نشان میدهد که چقدر اعترافات خودش به آنها نزدیک است. «سناریوی» او همچنانکه یادداشتش نشان میدهد از یکی از فانتزی‌های سور رئالیستی

«نین» آب میخورد. در مقاله‌ای درباره‌ی هنر فیلم، بویژه نوعی که لوئیس بونوئل<sup>۵۳</sup>، عمل میکند، جهان‌بینی‌ای را که از آن خود اوست می‌ستاید، چه در زشتی‌ها و چه در زیبایی‌هایش. بخش کابوسی «سیاه‌بهار»، یعنی «در زندگی شب...» به هیچ چیز بیشتر از فیلم‌های «بونوئل» شباهت ندارد. میلر خود ناقد بصیری در عالم هنرهای بصری است. در ارزشیابی و درک و فهم واسطه‌های هنری، در ذوق و نیز در قدرت بیان نظریات خویش سالها سابقه داشته است که بتواند از خود یک منتقد هنری موفق بسازد. در نقد ادبی کمتر موفق است و مقاله‌ی عمده‌ی «ماکس و بیگانه‌خوارهای سفید» هر دو دلپذیر بر ندمع الوصف محدودیت‌های مسلمی را نشان می‌دهند. «دنیای مرک» قسمتی از مطالعه و بررسی «دی.اچ. لارنس» است که میلر سالها با آن دست به‌گریبان بود و هرگز به پایانش نبرد. گفته است به لارنس بیشتر از آن نزدیک بوده است که بتواند به صورت یک عین خارجی مطالعه‌اش کند؛ این مقاله اشکالات دیگری هم دارد. چیزی که گمان میرفت آخرین فصل بررسی «لارنس» باشد در آخر کار حمله‌ای بود به «جوئیس» و «پروست». در نکوهش آنان میلر از یسار میبرد که چه اندازه در عالم نویسندگی به آنها نزدیک است. بسیاری از نوشته‌های انتقادی او حمله‌ی خصمانه‌ی است به‌گند و کثافت و فساد هنری میلر. البته وجوه تشابه بیشتری با «دی.اچ. لارنس» احساس میکند، لارنس هم معتقد است که نویسندگی باید از عصب مایه بگیرد نه از مغز. اما اعصاب مناسب‌ترین قسمت بدن آدمی برای آفرینش نقد ادبی نیست. «نامه‌ای سرگشاده به همه‌ی سور رئالیست‌ها» اگر چه نکته‌های روشن‌کننده فراوان دارد در

قدم اول ضعیفی را نشان می‌دهد که ذاتی بسیاری از نوشته‌های اخیر میلرست؛ یعنی تمایل به شعار دادن، ناتوانی در حفظ سررشته‌ی سخن، تعمیم یکطرفه و تداعی معانی عقاید. اساساً اشکال کار میلر در مقاله نویسی، از این حقیقت ناشی می‌شود که او مرد نظر نیست، مرد عمل است. هنوز عیبی در کار نیست تا آنجا که مرتکب این اشتباه می‌شود که واسطه‌ی نامتناسب انتخاب می‌کند یعنی دستگاه روشنفکری را پایه پای عواطف پیش می‌برد. عموماً وقتی که مقاله را برای شرح و بررسی و ارزشیابی امپره‌سیونیستی به کار می‌برد موفق است اما نه در نکوهش و ستایش.

میلر چهار کشکول دیگر هم - اگر «چشم کیهانی» را هم حساب کنیم - فراهم آورده است یعنی نخستین کتابش که در ایالات متحده منتشر شد که شامل تجدید چاپ همه‌ی «ماکس و بیگانه خوارهای سفید» جز یک بخش، سه قسمت از «سیاه بهار» و سه تکه‌ی تازه است. سه مجلد دیگر گردآوری مطالبی از همین دست از منابع مختلف است، با قسمت‌هایی که از آثار روبه‌پایان یا ناتمام بیرون کشیده است، از قبیل مطالعه و بررسی «دی. اچ. لارنس» و «فرزانگی دل» (۱۹۴۱) بهترین منبع تأملات او در فلسفه و تبیین و تحلیل او در هنرست، فلسفه در معنای وسیع که روانشناسی و عرفان را هم شامل می‌شود. این کتاب دو مقاله درباره‌ی «بالزاک» را هم دربر می‌گیرد که روشن‌گری او عمیقاً توجه میلر را برانگیخته بود. «یکشنبه بعد از جنگ» (۱۹۴۴) بخاطر سه‌گزینه از سکوس Sexus که آن موقع منتشر نشده بود، قابل ذکر است و بخاطر «آشتی در بروکلین» یعنی توصیف دلخراشش از خانواده اش که بر ملاحظاتی پس از ده سال غیبت مبتنی بود.

و همچون مگس خوار کمین کن « (۱۹۶۲) از هر در مجموعه‌ی کاملاً ناموزونی است از مقالاتی که اغلب پیرامون مسائل ادبی‌اند. در ۱۹۳۹، پس از انتشار «مدار رأس الجدی»، میلر تصمیم گرفت به یک استراحت طولانی بپردازد. سالها بود که دوست خوبش «لارنس دارل»<sup>۵۴</sup> او را به یونان دعوت میکرد. میلر در مقابل این و سوسه مقاومت میکرد؛ اگرچه داشت رشته‌ی کاروبارش را تازمانی که «مدار رأس الجدی» نا تمام است بگسلد، اما اکنون آزاد بود. پس از گذراندن بیش از ۹ سال در پاریس میخواست چندی به فراغت برود و چشم‌انداز تازه‌ای بیابد. در آن سالها سخت کوشی کرده بود. نقشه‌های بزرگش را جامه‌ی عمل پوشانده بود و آماده تنوع طلبی کاملی در مقام و مقال بود.

با احساس عظیمی از آزادی و سبکی آهنگ مدیترانه کرد. یک روح بیکارگی، گزارش اقامت ششماهه میلر از یونان، یعنی «مجسمه‌ی ماروسی» را در بر میگيرد. باری با شروع جنگ از سرمستی و نشاطش بهوش می‌آید، جنگی که سرانجام ناچارش کرد به آمریکا بازگردد. این کتاب در نیویورک دو سال بعد از دیدار یونان نوشته شده است (۱۹۴۱). هنوز حال و هوای یونان در سرش بود و فقط با نفرتش از آمریکا و احساس جدا افتادگی اش تشدید میشد. «مجسمه‌ی ماروسی» یکی از بهترین کتابهای میلر است. دیدارش از یونان وقعه‌ی مهمی در زندگی او بوده که به انحاء مختلف بر او تأثیر گذاشته است. این گزارش خیلی بیشتر از یک سفرنامه است اگر چه سفرنامه هم هست، که توصیف کنان روح آن سرزمین را از خلال کشف و شهود شخصی دیدار کننده نشان میدهد. برای میلر یونان ارض

اقدسی بود که تمام خشوع مذهبی او را برانگیخت. بر صخره‌های برهنه، انسانها و خدایان دست به گریبان شده‌اند و باهم نیایش دیده‌اند و حکایت‌ها از خود باز نهاده‌اند که هنوز میتوان خواند. تجربه‌ی میلر از امکان‌های قدس آمیز یونان تعمداً غیر تاریخی است. آنچه او می‌خواست باستان‌شناسی یا تاریخ نبود بلکه احساس پیوستگی با انسانهای گذشته بود. این نکته قابل تأمل است که وی سفرش به یونان را با دیدار قدیم‌ترین منطقه‌ی فرانسه (دره‌ی اژدها) که غارهایش به تمایلات مذهبی و زیبایی شناسی انسان کرومانیون گواهی میدهد، آغاز کرده است. چون چشمش از روزگار خودش آب نمی‌خورد، بهتر دید که دید «هزاره‌ای»<sup>۵۵</sup> از نژاد بشر داشته باشد.

یونان نه تنها خاطرات عهد دقیانوس را برمی‌انگیخت، بلکه راهی به عوالم دیگر می‌گشود. هم باستانی بود هم نو، با چشم اندازهای روستایی و آتن که غرق چراغ و نور و تقریباً یک بهشت زمینی بود. و میلر شهر نشین هرگز در میان عناصر طبیعت نزیسته بود. در یونان، دریای گرم شست و شویش میداد و جوانش میکرد. یونان سرزمین آفتاب و آسمان و نورهای خیره کننده بود. شبها دنیای نجومی ستارگان و سیارگان نزدیک و دسترس بود. اما خود یونانیها بودند که بیشتر از هر چیز برایش جاذبه داشتند. با خون گرمی طبیعی و عشق سخنوریشان، رفاقت مردانه‌ای را که او در عمر همه دنبالش بود به او عرضه کردند. این کتاب گزارش دوستی‌های بزرگ و برخورد‌هایی اتفاقی با مردم عادی است که با آنها بالال بازی در آوردن، کاملاً تماس و تفاهم برقرار میکرد. بزرگترین چهره در میان دوستانش، دوستش «کتزیم بالیس»

مجسمه‌ی صدر اول بود، آدمی که هنگام سخن گفتن از حد طبیعی بشری فراتر میرفت که نیروی نمایشی عظیمی در خطابه هایش نهفته بود میلر میگفت : « من تك گفتار را وقتی که خوب باشد حتی بیشتر از گفتگوی دونفره دوست دارم ، به این میماند که کسی در يك چشم بهم زدن کتابی برایت بنویسد، بنویسد بعداً بلند بخواند، به اجرادر آورد، تجدید نظر کند آب و تاب بدهد، از آن حظ ببرد و از حظ بردن توهم حظ ببرد و سپس پاره پاره اش کند و به دست باد بسپرد.» گاهگاه تحت تأثیر «کتزیم بالیس» تقریباً به این عمل می‌کند. در حقیقت «کتزیم بالیس» بسادگی يك «من» دیگرست. آدمی با ذوق‌های مشابه، يك شخصیت «خود بزرگ بین» و افسانه پرست و سودائی که میلر از روی خودش ساخته است

یونان، جوش و خروش رمانتیک میلر را هم در می‌آورد. او مشمول لطف همه‌ی چیزهای طبیعی است، آزاده و غریزه گراست که لوث تمدن به دامنش نرسیده است. چانه زدن را دوست دارد و از اینکه یونانیهای تردست، ركوبی پرده گولش میزنند خوشش می‌آید. کوچه پس کوچه‌های کثیف را بر خود «اگر و پولیس» رجحان می‌نهد یعنی قاتل را به جلاد و مهمانخانه‌های مفلوک را بر راحت و رفاه مدرن. دشمنی ورزیدن هایش به اندازه‌ی دوستی ورزیدن هایش ساده است و بوالهوسی‌های سرکشش همانقدر رمانتیک. «من تاسر حد مرگ از زندانها بیزارم همچین از کلیساها، استحقاقات جنگی، کاخ‌ها، کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مجسمه‌های ملی» . در یونان به فرانسه با آنهمه نظام‌زدگی کنترل شده و عقلانی‌اش پشت کرد. در حقیقت همه تعلقات تمدن غرب را ترك کرد ؛ و بیشتر از همه تاب

یونانیهای آمریکایی شده رانداشت که هر جا میرفت میدید؛ که به بدترین مظاهر ماتریالیسم آمریکایی ارج می نهادند ولیکن نه به هیچ چیز از فرهنگ خودشان. در عمق هر برداشت او جنگ نهفته است یعنی آخرین دلیلی که نشان میدهد دنیای مدرن، ضدانسان و مرگ زده است. همین برداشت، سفرنامه‌ی دیگرش، کابوس با تهویه مطبوع، راهم در بر میگردد. وقتی که پس از ده سال از اروپا مراجعت کرد تصمیم گرفت ایالات متحده را سیاحت کند و برداشت‌هایش را هم چنان که می‌رود بنویسد. یکسال زیگزاگ در طول و عرض کشور سفر کرد. گزارش سفرش هم مانند خط سیرش پریشان است. حتی بزحمت میتوان گفت راهنمایی برای ایالات متحده است. اما فهرست خوبی از عقاید میلر به دست میدهد. بیشتر از هر چیز از موطن خود بیزارست: «این کشور باشکوه است اما مردم بیروح اند. همه جز سیاهان و سرخ پوستان و گاه‌گذاری «ناسازگار»<sup>۵۶</sup>»

شیوه‌ی زندگی آمریکایی يك خراب آبادروحي و فرهنگي پديد آورده است، با وسوسه و سواسش برای پول و اشیاء و راحت طلبی مدرنش، آگهی‌های تجارتي اش، برنامه‌های رادیویی اش، فیلم‌هایش، کارتون‌هایش، کشتی‌های جنگي اش، بمب‌هایش، ویتامین‌هایش و غذاهای کنسروش. «چرا چنین است که در آمریکا کارهای بزرگ هنری همه از طبیعت است؟ البته آسمان خراشها و سدها و پلها و شاهراه‌های بتونی که همه حاکی از سود گرایی اند پیدا میشوند. در هیچ‌جا آمریکا چیزی قابل قیاس با کلیساهای جامع اروپا یا معابد آسیا و مصر نیست که یادگاری از شور و عشق و ایمان، پی افکنده باشد... نه وجدی نه حمیتی نه تعصبی.. الا برای افزودن مشغله

وسهولت حمل و نقل و وسیع تر کردن قلمرو سوء استفاده‌ی بیرحمانه.»  
 بخاطر همه لعن و تکفیرهایش، «کابوس با تهویه‌ی مطبوع» یک کتاب  
 کاملاً آمریکایی است. میلر به خشم و خروش می‌آید برای اینکه واقعاً آمریکایی  
 است، برای اینکه به آرمان ملی باحمیت یک مؤمن متعصب<sup>۵۷</sup> اعتقاد دارد.  
 کتاب در آب و رنگش خیلی آمریکائی است. میلر شیفته‌ی اسم‌های  
 آمریکایی است و در گرفتن اصطلاحات آمریکائی ماهرست. و خیلی با  
 شخصیت‌های آمریکائی که پرداخته است، یعنی بی‌سروپایان و خیال  
 پرستان و فرد گرایان خانه‌زاد و زیرک یا مردمان عادی، اظهار همدردی  
 میکند. همین مسأله‌ی سفر سراسر قاره‌ای در بهترین آداب و رسوم ملی هم  
 هست. حوادث غیر منتظره و همین گشت و گذارها که از جاده‌ی معمول  
 بدورست خود قسمتی از یک طرح است. میلر یک چاووش شوخ و مسخره  
 است و در مانده‌وار از مکانیک سردر نمی‌آورد، پخمه است و مورد ترحم  
 تعمیر کار ماهر و بیوک دست دومش قرار می‌گیرد. «اتول خوش رقص»، دست به  
 گریبان شدن‌هایش را با آن اتومبیل دمدی مزاج شرح می‌دهد. نزدیک بینی اش  
 سفرش را مانند سفر ساکنان اولیه‌ی آن سرزمین خطرناک کرده بود. در  
 قطع فرسنگ‌های بی‌پایان از سرزمین‌های سوزان و لسم یرزع، اندیشه‌و  
 انگیزه‌ی بسوی غرب شتافتن را مرور کرده بود.

گوئی همه‌ی ماجرا برای این بود که در کالیفرنیا جنوبی با هر چه که از آن  
 بیزارست رو برو شود. گزارش نخستین شب ورودش یعنی «شب نشینی در  
 هالیوود» که هجوی از زندگی کرخ و پر خاشگرا نه و دولت‌مندان‌ی آمریکایی  
 است، بلافاصله به دنبال گزارش این سفر فرساینده از «گران‌د کانیون تابور



بانك» می‌آید. جابجاشدگی «لحن» و «مقام» و «فضا» بیشتر از این نمیتواند شگرف باشد. در مجموع، این دو گزارش روزگار امپراطوری غربی را از نخستین سفر پیشتازان تافساد ارض موعود، دوره میکند. اصولاً میلردر صدد بود «کابوس باتهویه مطبوع» رادرد و جلد بنویسد، اما مثل بسیاری از نقشه‌هایش، این یکی هم همچنانکه پیش میرفت دستخوش تغییر شد. جلد دوم یعنی «یاد آرزو» (۱۹۴۷) فقط به این جهت دنباله‌ی آن شمرده میشود که همان آدم را که اظهار عقیده‌های مشابه دارد ارائه میکند. هر دو جلد مجموعه‌های کشکول‌مانندی سرشار از طرح‌اند. جلد دوم بیشتر حول افراد دور میز نداشتن امکان، چرا که در ۱۹۴۴ میلردر «بیک سور» اقامت گزیده و پاز گشت و گذار به دامن کشیده بود. دوباره در اینجا هم مانند مجلد اول ناگزیرست از کشف نابغه‌ی گمنام و ترجیح این عقیده که هنرمند اصیل همیشه ناشناخته است. این کتاب در مقدمه‌یک موعظه‌ی سیاسی طولانی دارد، در شرح احوال دنیا پیش از اتمی شدن و نیز حاوی یک موعظه سه‌برابر طولانی‌تر از این است که تکرار همان مکررات است. میلردر باب جنگ و صلح مانند «هنری دیوید تورو» به نظر میرسد اما آن عقل سلیم را غالباً فاقدست و اغلب هوچی است بهترین قسمتش مقاله‌ایست که نام کتاب از آن گرفته شده است. و شرح خاطرات او از فرانسه است. «شله قلمکار نجومی» شرح یک جشن در هالیوود است که گفتگوها بنحو درخشانی حاوی طنزست. «مایه‌ی حیات» مقاله‌ی مطایبه آمیزی است درباره نان بیمزه و بیرنگ و بی‌بو و بی‌روحی که جامع جمیع نابهنجاریهای جامعه‌ی آمریکا است.

جدا از دو کتابش درباره‌ی یونان و دو کتابش درباره‌ی آمریکادر طی سنوات ۴۰ میلاریکجا خودش را وقف اعتراف‌اتش کرد. در ۱۹۴۰ دو کتاب کوتاه در مایه‌های زندگینامه‌ای نوشت به نام‌های «دنیای سکس» و «روزهای خوش کلیشی» در ۴۲ - ۱۹۴۱ کار زندگینامه‌ی بلندبالا و تا حدی افسانه‌آمیزش یعنی «تصلیب گلگون» را آغاز کرد. و در قسمتی از این کتاب که به نام سکسوس *séxus* در سال ۱۹۴۹ چاپ شد چندین بار در همان مواقعی که داشت از نیویورک به لوس آنجلس و بیگ سور نقل مکان میکرد، تجدید نظر کرد. در سال ۱۹۴۷، نوشتن قسمت دوم یعنی پلکسوس *Plexus* را آغاز کرد. باز همچنان زمان درازی تا انتشارش فاصله افتاد و نخستین بار در فرانسه در ۱۹۵۲ ظاهر شد. قسمت سوم، نکسوس *Nexus* دو سالی بعد از آن نوشته شد و در ۱۹۶۰ از چاپ بیرون آمد و هنوز رویش نوشته بودند «جلد اول» و میلر همچنان در صدد بود جلد دومی هم بنویسد. همه‌ی این کتابها کم و بیش قبیح بودند و نمیشد همان وقت که نوشته شدند آشکارا در این کشور منتشر شوند. «دنیای سکس» به تعداد کمی در ۱۹۴۰ به همت «بن آبرامسون» صاحب مطبوعاتی «آرگوس» در شیکاگو منتشر شد. بقیه تا سال ۱۹۶۵ در آمریکا چاپ نشدند.

«روزهای خوش کلیشی» چنانکه از عنوانش برمیآید تجربه‌های شخصی میلر را در سالهای نخستین دهه‌ی ۱۹۳۰ هنگامیکه میلر با دوستش «پرله» در کلیشی (پاریس) زندگی میکرد دربردارد. در همان مایه‌های مدار رأس السرطان است، اما بنظر میرسد این کتاب را کس دیگری نوشته است. واقع‌گرایانه گزارش میکند و دلنشین قصه میگوید ولی از کینه‌ای که آن

کتاب‌ها را، کتابهای اولش را، بدل به بانگ پر خاش پر شور می‌کرد و نه از وجد و حال و نه از آن دید والای عینیت‌گرا که سرتاسر کتابهای نخستین او را می‌انباشت در اینجا نشانه‌ای نیست. شاید سرش در این نهفته باشد که دستنویس این کتاب ۱۵ سالگی از نظرش دور ماند و آنرا در ۱۹۵۶ برای انتشار، دوباره نوشت. در سالهای ۳۰، نوشته‌هایش شاد و زنده و تروتازه بود. در سالهای ۵۰ نثرش متکلف‌تر شد «دنیای سکس» نیز و انویسی شد. در سال ۱۹۵۷ وقتی که انتشارات «اولمپیا» تصمیم به انتشار آن گرفت، میلر متن رایکسره تجدید کرد. طبع دوم چیزی به طبع نخستین اضافه نداشت. و اغلب يك تکه‌ی تند و تیز از متن را تغییر و تبدیل در هم و برهمی داده بود. در سال ۱۹۵۷ آدم دیگری بود، برمسند «بیک‌سور» نشسته با جماعتی مخاطب، در ۱۹۴۰ محضاً میکوشید بعضی اندیشه‌هایش را سرو سامان بدهد و غمی نداشت اگر گویی بدهکار نبود. «دنیای سکس» زندگینامه‌ی ادبی اوست و مفتاحی که نقش سکس را در نوشته‌هایش و در زندگیش باز مینماید. این کتاب در نیمه راه زندگیش بمنزله نوعی بعدالتحریر<sup>۵۹</sup> بر «مدار رأس الجدی» نگاشته شده و به این کار می‌آید که غرض او را در این کتاب تشریح و سایر کتابهای زندگینامه‌ای را عم که بدنبال آن خواهد آمد معرفی کند.

«سکسوس» و «پلکوس» و «نکسوس» در مجموع همان «مدار رأس الجدی» است که خیلی طول و تفصیل یافته باشد. همه‌ی این کتابها به زندگي میلر در طول سالهای ۲۰ که میکوشد خودش را کشف کند می‌پردازد. این داستان قصه‌ی اصلی‌ای بوده است که از ۱۹۳۲ به بعد برای گفتنش میکوشیده

است، همان‌زمان که نوشتن «مدار رأس الجدی» را آغاز کرد یعنی داستان به «صلیب کشیده شدن خونینش را» همان‌زمان که بسان‌میرنده‌ای عادی مرد تاچونان نویسنده‌ای دوباره سر برزند. اصولاً گمان می‌کرد این معجزه رامیتو اندر دیک کتاب بیان کند. پنج‌یاشش سال کشید تا «مدار رأس الجدی» رابه‌پایان برد و دانست که «راز» از چنگش گریخته است. حوادثی که حکایت می‌کرد به نحوی اسرار آمیز عمیقاً حتی برای خودش ارج و اعتبار داشتند. در بخش آخر کتاب اقرار کرد که سر رشته از دستش بدر رفته است: «من بیهدفانه سرگردان بودم می‌کوشیدم جای پای سفت و ثابت بیابم که از آنجا بتوانم نگاهی به زندگی بیندازم اما پشت سرم فقط انبوهی راه‌های پچاپیچ بود و پرپر زدن متشجانه‌ی پریشان و حلقه‌زدن و کورمال کردن جوجه‌ای که تازه کله‌اش را کنده باشند»، و این بیان بیشتر شامل حال مجلدات بعدی می‌شود. سه قسمت «تصیلب گلگون» بنحوی همچنان فرساینده حول یک نقطه می‌گردد، و آن نقطه هر لحظه بیشتر و بیشتر تحلیل می‌رود. این راز با عشق بزرگ زندگی‌ش به نحوی جوش خورده است و منطبق است با دگردیسی‌اش:

«مونا» یا «مارا» هر چه بگوئیم، ظاهر آبه این راز تجسم می‌بخشد. «مدار رأس الجدی» «به‌او» تقدیم شده است. گرچه در این کتاب چندان به حساب نمی‌آید، وی قهرمان اصلی مجلدات بعدی است اما بهر حال معما باقی می‌ماند و در اصل اسرار آمیز، بیقرار و گریز پاست. تا حدی هیستریک و بنحوی صریح و بیمارانه دروغگو و شاید هم جنس گراست. مع ذلك دائماً میلر را مسحور می‌کند و زن، بغرنج جاودانه‌ای رابه‌او ارائه می‌دهد. شخصیتش هر چه باشد،

«مونا» در خودیابی میلر سهم عهده‌ای دارد که به او تحمیل کرد کارهایش را رها کند و عملاً وادارش کرده نوشتن. او بود که تصمیم گرفت میلر باید به اروپا برود و چنانکه خودش ماجرا را در «نکسوس»، باز می‌گوید «مونا، هوا خواه هنر پروری یافت که آثار میلر را از او می‌خرد. این «سه‌بخشی»، سالهای ۲۳ (هنگامیکه مونا را در یک سالن رقص پیدا کرد) تا ۲۸ را که در صد عزیمت به اروپا بودند، در بر می‌گیرد. روش میلر تاحدی شبیه روانکاوی است مثل اینکه هر چه از این دوره به یادش می‌آید مینویسد به این امید که شاید بالاخره معنایی از این همه ماده ظهور کند. ادعا میکند که طبق نقشه‌ای که در ۱۹۲۷ به او «دیگته» شده است مینوشته است و امیدوار است که بتواند لحظه‌های تلخ زندگی را جدا کند اما از نوشته‌هایش بر می‌آید که هر چه با دانا نوشته است یعنی همانطور که خاطرات به یادش می‌آید، و به این گمان که هرگز چاپ نخواهد شد. در این نوشته‌ها جای زیادی بدوستان قدیمش اختصاص داده شده است، اختلاطش با آنها و مصاحبتشان که اغلب بی مقصود است جز در آنجا که احساس می‌کنند میلر مقدرست نویسنده بشود.

عالی‌قدرترین و پرج‌ و قرب‌ترین آشنایانش به زعم خود او یهودیان روسی‌اند که دنیای بت معبود او «داستایوسکی» رازنده می‌کنند و فرهنگی غنی و باستانی از آنها تراوش می‌کند. میلر می‌خواهد نسب خود را از شر این بورژوازی غیریهودی آمریکانجات بدهد. چنانکه انتظار می‌رود سه جلد این «سه‌بخشی» به نحو قابل ملاحظه‌ای از همدیگر متفاوت‌اند. «سکسوس»، وقیح‌ترین آثار میلر است و حکایت‌های معترضه‌ی سکسی که با قسمت‌های عادی یک در میان قرار گرفته است اغلب عبث بنظر میرسد و دو جلد دیگر

بندرت حاوی وقاحت پردازي اندر سکسوس، در عين حال بی سرو سامان ترین هم هست، با حاشیه روی همیشگی، خاطرات و گشت و گذارهای دیگر که رشته‌ی اصلی کلام را قطع می‌کند. در «پلکسوس» و «نکسوس» حکایت حقیقی ترست و سرراست تر و بالنتیجه بریدن میلر از گذشته‌اش راروشن تر توضیح می‌کند. نوشتن میلر هم بنحو پیشرفته‌ای آسان تر و طبیعی ترست. فقط «نکسوس» است که با تلاش و تقلای میلر در نوشتن سروکار دارد. در «سکسوس» عمده‌ترین دلبستگی اوزناست و در «پلکسوس» با کمال تعجب پول در آوردن است. و همه‌ی این «سه بخشی» بعضی ماجراهای نامحتمل را گزارش می‌کند آنجا که میلر مشروب فروشی قاچاق دایر می‌کند، دائرة المعارف می‌فروشد، پیاده سوار تافلوریدا می‌رود تا بر مستغلاتی که ناگهان ترقی فاحشی کرده بوده چنگک بیندازد؛ گورکنی می‌کند، حتی دوست روانکارش راروانکاری می‌کند.

دو جلد اول اگرچه به همت چند قسمت هنرمندانه نجات می‌یابد ولی خیلی طولانی است میلر مثل همیشه در صحنه‌سازی استادست، صحنه‌هایی که هر چه پلشت تر بهتر. زنده‌ترین تکه‌های «سکسوس» توصیفی است از محله‌ی یهودی نشین «ایست ساید» و توصیف دیگری از یک کلیسا در ناپل. «پلکسوس» چند خواب حیرت‌آور را بشرح باز می‌گوید، و نیز چند قصه‌ی خوب دارد اما مقدار زیادی هم فس و فس کردن‌های ملال‌آور در میان این تکه‌ها بچشم می‌خورد. «تصلیب خونین» چهار برابر طولانی‌تر از «مدار رأس الجدی» است، با اندکی مطایبه، اندکی خشم و خروش و اندکی مشعشع گویی. در مدت اقامتش در «بیک سور» نویسنده‌ی میلر

تحلیل رفت و اغلب همان چیزی شد که در سالهای ۳۰ برضد آن شوریده بود، یعنی «ادبی» بمعنای بدش ، انباشته از «بوك و مگر» ، مسائل بدیعی و شعار دادن. به يك آسان گیری مخرب سقوط کرده بود که بیشتر و بیشتر با حاصلی کمتر و کمتر می نوشت. عبارات کلیشه را چنانکه گویی کلمات قصار منتخب اند نقل میکرد. موفقیت برایش «آمد» نداشت. هنگامی که آوازه‌ش بالا گرفت همه گونه مردم، زائرانه به «بیگ سور» شتافتند تا حکیم رازیارت کنند و چه بسیار نامه‌های پر شور که برایش نوشتند. «آلفرد پرله» در کتاب «دوست من، هنری میلر» که در «بیگ سور» تمامش کرد نوشت: «میلر با اندازه‌ی ستارگان سینما، ستایشگر سینه‌چاک دارد». میلر وقتی که شخصیت مشهوری شد مرتکب این اشتباه شد که خودش را خیلی جدی گرفت. مقالات اخیرش موقر و اسقف مآب است، گویی مؤمنان را مخاطب گرفته است.

«کتاب هادر زندگانی من» (۱۹۵۲) بنحوشرم آوری خودمدارانه است، که طبق تقاضای دوستش: «لارنس کلارک پاول»، کتابداری که کتاب در دسترسش میگذاشت، نوشته شده است. این کتاب گزارش گیری از فرهنگ يك فرد خود آموخته که میتواند باشد نیست بلکه لیست يك اتوشویی است. میلر هر آنچه را که برایش اتفاق می افتد مهم میداند، نه فقط در گذشته بلکه حتی در آینده. علاوه بر فهرست صد کتابی که بر او بیشتر از هر کتاب تأثیر گذاشته‌اند فهرستی هم از کتابهایی که میخواهد بخواندشان ضمیمه است. ما حاصل آنکه ذوق مطایبت و احساس تعادلش را از دست داده است. در اینجا نشان از «رایدر هگارد» بسیارست و از

«لا توتسه» چندان نیست. این کتاب بیشتر در باره زمانهای او آخر قرن نوزدهم است که وقتی پسر بچه بود خوانده بود و بعدها که مرد بالغی شده بود دیگر با این نویسندگان که تحت تأثیرش قرار داده بودند کلنجار نرفته بود. البته کاملاً حق داشت خواننده‌های زمان نوجوانیش را هم به حساب بیاورد. اما وقتی که آن نثر عهد و یکتوریا را میخواند تحت تأثیر افسونش قرار میگیرد و به زبان شق و ورق و کهنه‌نما که دیگر هیچکس با آن حرف نمیزند و به همان احساسات مبتذل ملودراماتیک سقوط میکند: «آنک معجزه! هر آنکس که بتواند هر بار که میخوانیمش عمیقتر و عمیقتر تحت تأثیر بگیرد مان نامش هر چه خواهد گوباش و مقامش هر چه خواهد گوباش، استادست». «کتابهادر زندگی من» که بلافاصله بعد از «پلکسوس» نوشته شده از عیوب «تصلیب گلگون» پرده بر میدارد: مدل میلر، «او»<sup>۶۱</sup> ی «رایدرهنگارد» است. کتاب میلر در باره‌ی «رمبو»<sup>۶۲</sup> بیشتر از تأثیر رمبو بر او سخن میگوید اگرچه «رمبو» تأثیری شکل دهنده مانند «داستایوسکی» یا «ویتمن» بر او نداشته است، میلر تا دیر زمانی پس از آنکه خود نویسنده‌ی تثبیت شده‌ای بود مجذوب «رمبو» بود. در ۱۹۴۳ درصدد برآمد «یک فصل در جهنم»<sup>۶۳</sup> را به زبانی پراز اصطلاحات آمریکایی که مشابه متن باشد ترجمه کند. اما عاقبت از این تلاش دست کشید و بجایش دو مقاله طولانی در باره‌ی «رمبو» نوشت. این دو مقاله ابتداءً در گالچین‌های «جهت‌های نو» New direction در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۹ چاپ شدند و سپس به صورت کتابی به نام «زمانه‌ی آدم‌کشان» در ۱۹۵۶ انتشار یافتند. علیرغم پیش‌گفتارش این کتاب مطالعه و بررسی



«رمبو» نیست بلکه مجموعه‌ی اندیشه‌هایی است پیرامون زندگی و شخصیت «رمبو» که در آن میلر موازات‌هایی با شخصیت و زندگی خودش می‌یابد این کتاب گرچه تا حدی خود بزرگ بینانه است لیکن وجوه تشابه این دورا نشان می‌دهد البته نه در سر نوشتشان - چنانکه می‌خواهد قائل شود - بلکه در عذاب کشیدن‌های رمانتیکشان. این کتاب همچنین شباهت میلر را به ارواح دردمند دیگر از اواخر قرن نوزدهم نشان می‌دهد و او را منصفانه در عهد رمانتیک متأخر جای می‌دهد. و بخش آخرش در چند صفحه خیلی بیشتر از نشخوارهای پریشان «کتاب‌ها در زندگی من» بیان دارد.

«بیک سور و پر تغالهای هیرو نیموس بوس ۶۴» (۱۹۵۷) تفکرات میلر از «والدن Walden» ویژه‌ی او باز میماند. فضای روستایی «بیک سور» بنحوی کاملاً طبیعی «تورو» را به یاد می‌آورد، نیز مرزهای آمریکا و مدینه‌های فاضله‌را. اما زمانی که در باره‌ی «بیک سور» می‌نوشت زندگانش همه چیز بود ولی آرام نبود. زمان کوتاهی پس از نقل و انتقال به «بیک سور» برای سومین بار ازدواج کرده‌اما این پیوند گسسته بود، همسرش ترکش گفته و دو بچه‌ی کوچک روی دستش گذاشته بود. در ۱۹۵۳ برای چهارمین بار ازدواج کرد و اندکی از وظایف بچه‌داری آسوده شد. اما هر سال ستاینندگان بیشتری به «بیک سور» جلب می‌کرد. از هجوم ملاقات کنندگان و مکاتبات و خرده کاریهای خانگی از پافتاده بود و بندرت مجال نوشتن می‌یافت. در نتیجه نوشته‌های این عهدش از همیشه پریشان‌تر است. دائماً در حالیکه سعی میکند سررشته‌ی کلام را در یک مقاله به دست آورد از خودش می‌پرسد «خوب کجا بودم؟» حق دارد که قسمت اصلی کتاب را

«درهم جوش ۶۵» می‌نامد. و از این قصه‌گویی مفرح دست می‌کشد و به موعظه‌ای روده‌دراز می‌پردازد و یکبار دیگر هم مبرهن میکند که هنگام قصه‌گویی از همیشه بهتر و هنگام فلسفه‌بافی از همیشه بدتر است. بهترین قسمت کتاب داستانی است که بتنهایی کامل است و سال قبل (۱۹۶۵) به نام «شیطانی در بهشت» جداگانه انتشار یافت؛ که داستان آشنایی او را با «کنراد موریکان» نقل می‌کند. موریکان منجمی است که میلردر پاریس با او آشنا شد، و خطا کرد که او را به «بیک‌سور» دعوت کرد چرا که بر سرش خراب شد و جانش را به لب رساند.

زندگانی میلردر «بیک‌سور» دست آخر خیلی دشوار شد. در ۱۹۶۰ آنجا راترك کرد و به بیک تعبیر دوباره به خاک رجعت کرد. اما از آن به بعد کمتر نوشته است. یکسالی هم در اروپا سیر و سفر کرد که نویسندگان و ناشران بر سر دست می‌بردندش. سپس در کالیفرنیا جنوبی مستقر شد. در آنجا زندگی بالنسبه آرامی یافت و خود را یکسره وقف هنری کرد که همیشه دوست داشت: نقاشی آب و رنگ. در سالهای اخیر همیشه گفته بود: وقتی که کار بزرگ زندگیش «تصلیب گلگون» را به پایان برده به لاطائل و پریشان‌گویی خواهد افتاد. در هفتاد سالگی نخستین نمایشنامه‌اش «فقط دیوانه‌ی هاری» را تمام کرد (۱۹۶۳). که آمیزه‌ای بود از وارپته، ملودرام، کمدی موزیکال و انباشته با ترانه‌های مردم‌پسند از سراسر زندگیش. غیر از این تمام نوشته‌هایش که در سالهای اخیر منتشر شده متعلق به گذشته است چندین گزینه از آثارش ساخته شده است که معقول‌تر از همه‌شان «خواندنی‌های هنری میلر» است که «لارنس دارل» منتشر کرده است،

که با نظریات میلر در سراسر کتاب همراه است. دو مجلد هم از نامه‌هایش منتشر شد است که یکی برگزیده‌ای است از مکاتبات بارو و فراوانش با «لارنس دارل» در طی بیش از یک ربع قرن. و دیگری منتخبی از نامه‌هایش به «آنائیس نین» است که در باره‌ی سالهای آفرینندگیش از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۹ بسی حرف و سخن دارد.

در سالهای اخیر با انتشار آثار توقیف شده‌اش، میلر بیشتر از همیشه بر سر زبانهاست و حال که اینها هم انتشار یافته‌اند تقریباً همه‌ی نوشته‌هایش چاپ شده‌است و اغلب با جلد شمیز. و رفته رفته نظر ملایم‌تری نه فقط از جانب عموم مردم، بلکه در میان تاریخ ادبیات نویسان هم نسبت به آثارش پدیدار شده‌است. هنوز در باره‌ی مکان و مقامش باید تصمیم بگیرند اما او بعنوان یکی از نویسندگان مهم زمان خودش شناخته شده است. یکی از خوش بیان‌ترین نویسندگان سالهای ۳۰ و یقیناً بهترین نویسنده سورئالیست که آمریکا پرورده است. و اگرچه تصورش دشوار است که «مدارین» روز و روزگاری در مدارس تدریس شوند، ولی چند کتاب از کتابهای او مقام جاودانی در ادبیات آمریکا دارند.

آثار هنری میلر

## آثار هنری میلر

- (۱) مدار رأس السرطان، Tropic of Cancer، پاریس، ۱۹۳۴
- (۲) با «الف» چه خواهی کرد؟ What Are you Going to Do about Alf?، پاریس، ۱۹۳۵
- (۳) آلر نیویورک را دوباره سیاحت کن، Aller Retour New York، پاریس، ۱۹۳۵
- (۴) سیاه بهار، Black Spring، پاریس، ۱۹۳۶
- (۵) ماکس و بیگانه خوارهای سفید Max and The White Phagocytes، پاریس، ۱۹۳۸
- (۶) مدار رأس الجدی Tropic of Capricorn، پاریس، ۱۹۳۹
- (۷) هاملت Hamlet، با همکاری مایکل فرانکل، نیویورک، جلد اول ۱۹۳۹، جلد دوم ۱۹۴۱
- (۸) چشم کیهانی The Cosmological Eye، نیویورک، ۱۹۳۹

- (۹) دنیای سکس The World of Sex ، شیکاگو ، ۱۹۴۰
- (۱۰) مجسمه‌ی مارس‌ی The Clossus of Maroussi ، سانفرانسیسکو ،  
۱۹۴۱
- (۱۱) فرزانیگی دل The Wisdom of Heart ، نیویورک ، ۱۹۴۱
- (۱۲) یکشنبه بعد از جنگ ، Sunday after The War نیویورک ، ۱۹۴۴
- (۱۲) شبیح گذشته‌ی محبوب Semblance of a Devoted Past  
کالیفرنیا ، ۱۹۴۴
- (۱۴) عذاب هنرمند آفرینشگر در ایالات متحده امریکا -  
The Plight of The Creative Artist in The United States of  
America ، هولتون ۱۰۴۴
- (۱۵) پرچازنگی Echolalia ، کالیفرنیا ، ۱۹۴۵
- (۱۶) کشکول هنری میلر Henry Miller Miscellanea ، کالیفرنیا ،
- (۱۷) چرا آبستره ؟ Why Abstract? ، نیویورک ، ۱۹۴۵
- (۱۸) کابوس با تهویه‌ی مطبوع ، The Air - Conditioned Nightmare ،  
نیویورک ، ۱۹۴۵
- (۱۹) همیشه موریزیوس Maurizius Forever ، سانفرانسیسکو ، ۱۹۴۶
- (۲۰) یاد آر بیاد آر Remember to Remember ، نیویورک ، ۱۹۴۷
- (۲۱) لبخند در پای نردبان The Smile at The Foot of Ladder ،
- (۲۲) سکسوس Sexus ، پاریس ، ۱۹۴۹

- (۲۳) آبهای دوباره درخشان ، The Waters Reglitterized ، کالیفرنیا ، ۱۹۵۰
- (۲۴) کتابها در زندگی من ، The Books in My Life ، نیویورک ، ۱۹۵۲
- (۳۵) پلکسوس Plexus ، پاریس ، ۱۹۵۳
- (۲۶) روزهای خوش کلیشی Quiet Days in Clichy ، پاریس ، ۱۹۵۶
- (۲۷) زمانه‌ی آدم‌کشان ، The Time of Assassins - نیویورک ، ۱۹۵۶
- (۲۸) بیک سور و پرتغالهای هیرونیموس بوس ، -  
Big Sur and The Oranges of Hieronymus Bosch ، نیویورک ، ۱۹۵۷
- (۴۹) یادداشت سرخ The Red Note book - ۱۹۵۸
- (۳۰) آشتی در بارسلونا Reunion in Barcelona ، انگلستان ، ۱۹۵۶
- (۳۱) نکسوس Nexus -
- (۳۲) نقاشی کردن ، دوباره عشق ورزیدنست ، To Paint is to Love ، کالیفرنیا ، ۱۹۶۰
- (۳۳) آب رنگها ، طرح‌ها و مقاله‌ی «فرشته‌ی ملاک و معیار من است» ،  
Watdr Colors, Drawings , and Essay ، The Angel is my  
Watermark ، نیویورک ، ۱۹۶۲

(۳۴) همچون مرغ مگس خوار کمین کن . Stand Still like

Hummingbird نیویورک، ۱۹۵۲

(۳۵) فقط دیوانه‌ی هاری، Just Wild about Harry، نیویورک،

۱۹۶۴

(۳۶) یونان Greece، نیویورک، ۱۹۶۴ .



یادداشت‌ها

## یادداشت ها

این یادداشت‌ها جز در مواردی که مآخذ دیگری ذکر شده بقیه از دائرة المعارف کلمبیا (۵ جلدی) طبع سوم، از انتشارات دانشگاه کلمبیا، آمریکا، ۱۹۶۵. ترجمه (و گاهی تلخیص) شده است - مترجم .

(۱) - رجوع کنید به شماره‌ی ۱۶

(۲) - رجوع کنید به شماره‌ی ۱۱

(۳) -  $beat\ generatinn = beatnik$  بیت نیک یا نسل بیت، این اصطلاح به گروهی خاص از هنرمندان آمریکا اطلاق می‌شود که اندکی پس از جنگ دوم جهانی اشتهار یافتند. این نسل بیت بالذات آنارشیست بودند و فرم‌های هنری و آداب و رسوم اجتماعی را طرد می‌کردند، دنبال بیان بلافصل می‌گشتند و به روشنگریهای متبرک، آنگونه که در ادیان شرق هست از جمله در «زن بودیسم» (رجوع کنید به شماره ۴) روی می‌آوردند. در ادبیات زبان محاوره را بکار می‌گرفتند. از سلسله جنبانان این نحله در نشر: جک کروآک Jack kerouac و چندلر بروسارد Chandler Brossard و در نظم: کنت

Kenneth و رکس رات Rexroth و آلن گینزبرك Allen Ginsberg و گریگوری کورسو Gregory Corso بودند که بیشتر در سانفرانسیسکو یا حول و حوش آن می‌زیستند ؛ و شاید تنها نیهیلیست راستین این جماعت ویلیام باروز William Burroghs باشد که فقط گاهی بعنوان نویسنده‌ی «بیت» از او یاد میشود و بیشتر اهمیتش در تأثیری است که بر کروآک و گینزبرك داشته است .

(۴) – Zen Buddhism زن – بودیسم . شعبه‌ای از آئین بودا که تفکر در ذات بودا و همه‌ی مخلوقات و طریقت تائو tao را توصیه میکند ؛ و نیز «بیداری ناگهان» – satori – را . خردستیزی و اشراق‌گرایی زن بودیسم و لوله‌ی عظیمی در میان فلاسفه‌ی اروپا و آمریکا ، بویژه در سالهای اخیر ، افکنده است . (Adictionary of Philosophy مسکو ، ۱۹۶۷).

(۵) – Ralph Wbldo Emerson راف والدو امرسون : (۱۸۰۳-۸۲) شاعر و مقاله‌نویس آمریکایی متولد در بوستون . سالهای نوجوانیش در دامن عسرت و در آغوش کتاب‌گذشت . پس از مرگ پدرش ، عمه‌اش بدو آزاد اندیشی می‌آموخت از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۱ در هاروارد ، اندیشه‌هایش را در «ژورنالی» نوشت که از همان زمان به بعد مشهورست . ضعف جسمانی مانع تحصیلات او در رشته‌ی الهیات دانشگاه هاروارد شد . در سال ۱۸۲۶ آثار بیماری سل در او هویدا گشت . در سال ۱۸۲۹ پیشوای روحانی یکی از کلیساهای بوستون شد و در همان سال با زنی به نام «الن توکرك» ازدواج کرد . این زن دو سال بعد از مرض سل درگذشت . خرده‌گیریهای شخصی مذهب بی‌امرسون و بویژه اعتقادش بر اینکه «شام آخر» يك سنت همیشگی مقرر از جانب مسیح نیست او را مخالف با اجتماع و جماعت کرد . در ۱۸۳۲ از مقام پیشوایی روحانی کناره گرفت . در سفری به اروپا با «کارلایل» دیدار کرد که دوستان یکدل شدند . همچنین با «کلریج» و نیز «وردز ورت» . به پایمردی این نویسنده‌گان

عظیم‌الشان انگلیسی، عشق امرسون، به افکار متعالی و دیگرگون شکفتن گرفت. وی زمینه‌ی توحیدی داشت (Unitarian) و افلاطون و نو افلاطونیان و متون مقدس ادیان شرق و نوشته‌های صوفیانه‌ی «سوئدن برك» (اما نوئل سوئدن برك Sweden borg ۱۶۸۸-۱۷۷۲) عالم و متکلم و متصوف بزرگ سوئدی) بر او تأثیر شگرفی کرد. در سال ۱۸۳۴ به وطن بازگشت و با همسر دومش لیداجکسون، ازدواج کرد و نویسندگی و سخنرانی پیشه کرد. در سال ۱۸۳۶ مقاله‌هایش را بدون نام خودش و به نام Nature منتشر کرد و از اینجا «ترانساندانتالیسم» او در بیان یگانگی مرموز طبیعت آغاز شد با سخنرانی‌هایش در هاروارد در سال ۱۸۳۷ تحت عنوان «عالم آمریکایی»، که رهبری فرهنگی اروپا را انکار می‌کرد، توجه همگان را برانگیخت. در ۱۸۳۸ سخنرانی‌اش در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه هاروارد و قولش در باب اینکه رستگاری در خود ماست بمنزله‌ی انکار مسیحیت تلقی شد و چنان خشم و خروشی برانگیخت که تا سال ۱۸۶۶ که دکترای حقوق گرفت به هاروارد برای سخنرانی دعوت نشد. نخستین مجموعه‌ی اشعارش در سال ۱۸۴۷ ظاهر شد. وعلیرغم ناتوانی‌اش در رعایت قواعد نظم خود را شاعری بالفطره میدانست. مجموعه‌ی اشعار و مجموعه‌ی مقالات متعددی از او چاپ شده است در اواخر عمر با اینکه نیروی عقلانی‌اش به حسیض می‌گرایید شهرتش اوج می‌گرفت. -- شاید هیچ نویسنده‌ای این چنین عمیق بر اندیشه‌ی آمریکا تأثیر نکرده باشد.

(۶) -- هنری دیوید تورو Henry David Thoreau (۱۸۱۷-۱۸۶۲) --

(۱۸۱۷) مقاله‌نویس و شاعر و عالم طبیعی آمریکایی، متولد در کنکورد و فارغ التحصیل از هاروارد (۱۸۳۷). پس از آنکه ۵ سال (۱۸۳۷-۴۱) در مدرسه‌ی برادرش معلمی کرد باراف والدو امرسون دوست شد و به جرگه‌ی «ترانساندانتالیست» درآمد. در دو دوره‌ی متفاوت در خانه‌ی امرسون زیست؛ و چیزی بود در حدود مباشر. برای Dial، مجله‌ی ترانساندانتالیست‌ها، چیز می‌نوشت و در انتشارش می‌کوشید در ۱۸۴۵ در ساحل «والدن پوند» نزدیک کنکورد، کلبه‌ای برای

خودش ساخت و دو سال «عمیقانه زیست و شیرهی زندگی را مکید». وی فرد -- گراو ایدآلیستی بزرگ بود. دنبال زندگی بی‌تعلق و جمع و جور و ساده‌میکشت. به همان درآمد کم که از مباحثی به دست می‌آورد اکتفا میکرد. مشهورترین کتابش *والدن Walden* (۱۸۵۴) است که گزارشی است از زندگی‌اش در «والدن پوند». وی ژورنالی از افکار و تأملاتش داشت که قسمتی از آن را در «والدن» آورده است. سایر آثارش عبارتند از: «هفته‌ای در کنکور و رودهای مریک» و «بیشه‌های مین *The Main Woods* (۱۸۶۳) -- (که بعد از مرگش چاپ شد) و گشت و گذارها *Excursions* (۱۸۶۳) پس از مرگش تا کنون تورو به نام یکی از شخصیت‌های بزرگ اندیشه و ادبیات آمریکا شناخته شده، به نام *یک صوفی*، *یک عالم طبیعی* و *یک منتقد اجتماعی* که فرد را بر سازمانهای اجتماعی و تمدن ماتریالیستی رجحان نهاده است. مقاله‌اش به نام «بلوای داخلی» که بیان‌کننده نظریه‌ی مقاومت منفی است الهام‌بخش کسانی چون گاندی بوده است؛ و انقلاب *یک تنه‌اش* که در *والدن زیست* نمونه‌ی کمال مراد انسانست و آزادی درونی‌اش و توانایی‌اش در ساختن سرنوشت خویش، نوشته‌های تورو و نیز ژورنال-هایش در ۲۰ مجلد در ۱۹۰۶ چاپ شده است.

(۷) *والتر (یا والتر) ویتمن*. Walt (Walter) Whitman. ۱۸۲۳-۹۲. شاعر آمریکایی متولد در وست هیلز West Hills. در ۱۸۲۳ خانواده‌اش به بروکلین کوچید. در ۱۸۳۰ مدرسه را رها کرد و شاگرد حروف چین شد و سپس حروف چین. در ۱۹۳۹ روزنامه‌ای به نام *Lony Islander* منتشر کرد. در ۱۸۴۱ *یک* روزنامه‌نویس پرمشغله بود که باموفقیت تمام چند روزنامه به راه انداخته بود و نظم و نشر برای روزنامه‌های بروکلین و نیویورک می‌نوشت. علاقه‌ی فعالانه‌اش به سیاست در خلال این دوره منجر شد به سردبیری *یک* روزنامه برای حزب دمکرات به نام *Brocklyn Daily Eagle*. پس از سفر کوتاهی به نیواورلئان در ۱۸۴۸ به بروکلین بازگشت و همچنان به

روزنامه‌نگاری ادامه داد. بعداً نجاری پیشه‌کرد در ۱۸۵۵ به هزینه‌ی خودش دفتری شامل ۱۲ شعر به نام «برگهای چمن» منتشر کرد که از دیرباز روی آن کارمیکردو شاید از ۱۸۴۷. دو طبع کاملتر از آن در ۱۸۵۶ و ۱۸۶۰ به عمل آورد که جنجال منقدان را برانگیخت چرا که از شکوه‌مندی سکس و عشق جهانی سخن کرده بود؛ و نیز بدعت‌هایی در فرم پدید آورده بود یعنی شعر آزاد با سطرهای بلند موزون. امرسون یکی از چند روشنفکری بود که کارش را ستود. و نامه‌ی تبریک و تحسین برایش نوشت. و یتمن همچنان در تجدید نظر و تکمیل این کتاب کوشید تا که صورت نهائی‌اش در ۱۸۹۲ بیرون آمد. امروزه بسیاری از ناقدان بر آنند که وی بزرگترین شاعر آمریکایی است؛ وی منادی آزادی و آزادی‌گی خلق عادی و ستایشگر دموکراسی است. از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵ او طلبانه به پرستاری در یکی از بیمارستان‌های واشنگتن پرداخت شعرهایی که به نام «ضربه‌های طبل»، Drum Taps در ۱۸۶۵ در باره‌ی جنگ‌های داخلی سروده بود در ۱۸۶۶ همراه با «دنباله‌ی ضربه‌های طبل»، Sequet to Drum Taps و به ضمیمه‌ی شعرهای «لینکلن» اش یعنی «هنگام که آخر بار یاس کبود گل کرد» و «کاپیتان؛ کاپیتان من» تجدید چاپ شد. در ۱۸۷۳ از فلج صدمه دید که از آن پس نیمه معلول زیست. اثر منشورش به نام چشم‌اندازهای دمکراسی Democratic Vistas در ۱۸۷۱ ظاهر شد؛ طبعی که در ۱۸۷۱ «از برگهای چمن» به عمل آمد شامل آخرین شعر بلندش به نام هندوستان هم بود. از ۱۸۸۴ تا زمان مرگش (۱۸۹۲) در Camden در حال نوشتن و یا تجدید نظر کردن در آثار قدیمش بسر میبرد. آخرین کتابش، «شاخه‌های خزان» November Boughs در ۱۸۸۸ منتشر شد. و یتمن تأثیری محدود و حصری بر شاعران پس از خود کرده است و از جمله به ایشان آموخته است که در حالیکه محتوای اصلی شعر را فراموش نمی‌کنند میتوانند از آزمون‌های عروضی هم غافل نباشند.

(۸) جان رودریگو دوس پاسوس Jhon Roderigo Dos Passos

(-۱۸۹۶) داستان نویسی آمریکایی متولد در شیکاگو، فارغ التحصیل هاروارد (۱۹۱۶). نخستین داستان موفقش به نام سه سرباز Three Soldiers در ۱۹۲۱ منتشر شد. با کوچیدن از «مان هاتان» دوره‌ی بزرگ خلایقیت او آغاز شد (۱۹۲۵). در قوی‌ترین کارش، سه بخشی U.S.A. شگرد شهر فرنگی «کوچیدن از مان هاتان» را ادامه میدهد و روایت و جریان سیال ذهن و نقل از مجلات و شرح احوال را درهم می‌آمیزد. سه بخشی دومش، «ناحیه‌ی کلمبیا» District of Columbia (۱۹۵۲)، بسی از انتقادات اولیه‌ی او را جرح و تعدیل میکند. در مجموع، آثار متأخرش فاقد انسجام و قدرت آثار نخستین اوست با «نیمه‌ی قرن» Mid Century (۱۹۶۷) یکباردیگر مهارت «دوس - پاسوس» در شرح تعارض‌های اجتماع امروز ثابت شد.

(۹) اسوالد اشپنگلر Oswald Spengler (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶) فیلسوف آلمانی؛ تحقیقات و مطالعاتش در زمینه‌های بسیاری از جمله ریاضیات، علوم، فلسفه، تاریخ و هنر بود. اثر بزرگش انحطاط غرب The Decline of The west (۱۹۱۸) - (که برای ترجمه‌ی انگلیسی از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ در آن تجدید نظر شد.) برایش شهرت جهانی به بار آورد. اشپنگلر بر آن بود که حیات هر فرهنگی یک سیکل دارد، از جوانی تا جاافتادگی و کهولت و سپس مرگ. می‌گفت تمدن (فرهنگ) غربی ما از این دوره‌ها گذشته است و به دوره‌ی انحطاط رسیده است و پیش‌بینی میکرد که نژاد زرد بر این تمدن غلبه خواهد کرد. سرسپردگی به دولت را حمایت و برتری و رهبری آلمان را در اروپا تأیید میکرد؛ لیکن چون نتوانست چنانکه باید و شاید از نظریه‌ی برتری نژادی نازی‌ها دفاع و حمایت کند شهرتش فرونشست.

(۱۰) Anti - White - Nordic - Protestant

(۱۱) دیوید هربرت لارنس David Herbert Lawrence (۱۸۸۵ - ۱۹۳۰). نویسنده‌ی انگلیسی، فرزند یک معدن‌دار زغال سنگ، اهل ناتینگهام. نحیف و نزار بود و منکی به مادرش که به تعلیم و تربیت او کمر همت بسته بود.

ابتدا منشی‌گری پیشه کرد سپس معلمی و بعد در ۱۹۰۸ ناظم يك مدرسه شد در ۱۹۱۲ همراه با زنی آلمانی نژاد به ایتالیا رفت که دو سال بعد، پس از طلاق گرفتن این زن از شوهرش، بایکدیگر ازدواج کردند. در جنگ اول جهانی به انگلستان بازگشت ولی مزاج ناخوشش دوباره از انگلستان گریزش داد. در ابتدا با شعرهایش جلب نظر کرد، ولی شالوده‌ی شهرتش نوولهای اوست. نخستین نوولش در ۱۹۱۱ به نام «طاووس سفید» *The White Peacock* منتشر شد که متعاقب آن در ۱۹۱۳ «پسران و عشاق» *Sons and Lovers* و در ۱۹۱۵ «رنگین کمان» *The Rainbow* و در ۱۹۲۱ «زنان عاشق» *Women in love* و آثار دیگرش را منتشر کرد. در سراسر آثارش سکس موج میزند و در آن واحد همه‌ی چیزهای عالم بنظرش خوش و ناخوش می‌آید. «عاشق بانو چترلیسی» *Lady Chatterley's Lover* (۱۹۲۸) اعجاب همگان را برانگیخت و سالها انتشارش در انگلستان و ایالات متحده ممنوع بود لارنس پس از سالها دست به گریبان بودن با بیماری سل در ۱۹۳۰ در فرانسه درگذشت.

(۱۲) *Dionysian* منسوب به *Dionysus*: در دین (؟) یونانی خدای باروری و شراب و افسانه‌های مربوط به اوفراوان و ضدونقیض است ولی بهر حال یکی از مهمترین خدایان یونانیان و با مراسم و آداب گوناگون مورد پرستش بوده و احتمالاً در اصل یکی از خدایان تراکیا بوده است پدرش زئوس و مادرش به روایتی پرسفونه و به روایت دیگر سمله بودند. در سرزمینهای مختلف سیر میکرد و مردم را پرورش رز و اسرار پرستش آن می‌آموخت آئین پرستش او هیجان‌انگیز و همراه با میکساری بود پرستندگانش معتقد بودند که نه فقط از طریق مستی و بیخودی میتواند انسان را رهایی و الهام بخشد بلکه مستقیماً هم میتواند به وی خلاقیت خدایی اعطا کند به همین جهت دیونیسوس حامی ادب و هنر نیز شناخته شده است (نقل با تلخیص از دائره المعارف فارسی، به سرپرستی مصاحب، جلد اول، تهران ۱۳۴۵).



(۱۳) لائوتسه Lao -- Tze یا Lao Tzu متولد در ۶۰۴ قبل از میلاد. فیلسوف چینی و علی‌الظاهر بنیان‌گذار تائوئیسم Taoism . مسلم نیست که لائوتسه (به چینی یعنی مرد پیر یا حکیم پیر) یک شخصیت تاریخی باشد. دانشی که به او منتسب می‌کنند از شخص دیگری موسوم به Ssu - machien (سوماچین ۹۰ - ۱۴۵ قبل از میلاد مورخ چینی که پدر تاریخ چین خوانده میشود که تاریخ عظیمی در سلسله انساب شاهان چین و همه‌ی سرزمین‌ها و ملل شناخته شده تا آنروز در ۱۳۰ فصل پرداخته است و با تحمل چه مرارتها.) و آمیخته به افسانه است. گفته‌اند که با معاصرش کنفیوسیوس Confucius جوان دیداری داشته است. بر طبق سنت، لائوتسه را نویسنده‌ی Tao - Teh - Kiny میدانند؛ اما این متن می‌بایست چندین قرن پس از روزگار زندگانی او (یعنی تاریخی که پیروانش قائلند) نوشته شده باشد. باری این کتاب و شخصیت خود لائوتسه لب و لباب تائوئیسم است.

#### Obscenity (۱۴)

(۱۵) مارسل پروست Marcel Proust (۱۸۷۱-۱۹۲۲) داستان نویس فرانسوی، متولد در پاریس، یکی از شخصیت‌های بزرگ ادبی قرن بیستم. در دامن رفاه یک خانواده‌ی بورژوا به دنیا آمد. از کودکی رنجور و نحیف بود و مادرش همه‌ی هم‌وغم خود را مصروفش کرد. وقتی که جوان بود از روی بلند - پروازی به سالن‌های اجتماعات والای پاریس رخنه کرده بود. نخستین کتابش «لذت و اسف» (ترجمه انگلیسی ۱۹۴۸ - Pleasure and Regret) در همان اوان ظاهر شد. روزگاری از تنگی نفس و بدبینی روزافزون و مرگ پدر و مادرش عذاب کشید و از زندگانی بیرونی بالمره برید. از ۱۹۰۷ به بعد در به روی خلق بست و به نوشتن کتاب شکوهمندش «در جستجوی زمانهای گذشته» (ترجمه انگلیسی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۲ در ۱۶ جلد به نام Remembrance of Things Past) نشست. کتاب نخستین از این سری به نام: Swann's

( Way « جاده‌ی سوآن» ) - ۱۹۲۸ ، جلب توجهی نکرد ولیکن کتاب دومش «درمیان کوچه باغ پر شکوفه» Within Budding Grove (۱۹۱۹) جایزه‌ی «گونکور» ربود . دوره‌ی داستانه‌ی تقریباً زندگینامه‌ای پروست تماماً به سیر و سلوک قهرمان از کودکی تا ماجراهای عشقی جوانی و همچنین تا سرسپردگی مطلق به کارهای ادبی، میپردازد. بیشتر حدیث نفس است تا داستان. پراکنده مینماید ولی با استعاره‌های درخشان و تشبیهات محسوس فراوان . دیدودرک فلسفی واجتماعی و روان شناسانه در سراسر آثارش احساس میشود . يك مضمون زنده حلقه‌ی اتصالی است ما بین واقعیت بیرونی و درونی که از یکسو در زمان و از سوی دیگر در حافظه مستقرست ؛ که به گمان «پروست» تمام تلاشهای بشری معطوف و منقاد این مضمون است . - زمان، هوش و سخت - کوشی آدمی را به سخره می‌گیرد . حافظه ، گذشته را میسازد و باز بر زمین می‌زندش . بسا آزمونها که بشر بدان دست می‌یازد و جز رنج درون حاصلی نمی‌آرد . آرزوها و آرمانهای بشر همان در حقیقت مایه‌های درد و دریغ اویند . در طرحها و نوشته‌های «پروست» بشر و امانده است، اجتماع پوشالی است و دست نشانده‌ی نوکیسگان . هنر برتر از گوهر و خود مذهبی جداگانه است . توانایی پروست در تعبیر تجربه‌های بشر با استعانت از ابديت‌هایی مانند زمان و مرگ يك جهان - بینی رنگارنگ و ژرف به بار آورده است . بسیاری از مکاتبات پروست هم به طبع رسیده است .

(۱۶) - جیمز جویس James Joyce (۱۸۸۳-۱۹۴۱) نویسنده‌ی ایرلندی در حوالی «دوبلین» به دنیا آمد تحصیلات مقدماتی و عالی‌اش هر دو در دوبلین بود زادگاهش و تعلیم و تربیت ژزوییته‌ی‌اش در آثارش منعکس است؛ اگرچه هم از وطنش و هم از کلیسایش برید و خود را در قسمت اعظم عمرش به قسمت‌های دیگر اروپا تبعید کرد. در ۱۹۰۴ که مادرش در حال مرگ بود سری به ایرلند زد و چند ماهی در مدرسه‌ای تدریس کرد، و با زنی آشنا شد و ازدواج

کرد و در پاییز همان سال دوباره از ایرلند بیرون آمد و این تبعید را با استثناء چند سفر کوتاه همچنان ادامه داد. اگرچه همراه خانواده‌اش در «تریست» و زوریخ و پاریس با فقر و فاقه دست به گریبان بود ولی در عین این احوال آهسته آهسته شاهکارهایش را پدید می‌آورد. از طرفی چندین عمل جراحی بر روی چشمانش انجام شده بود و نیمه بینایی رنجش میداد. نخستین اثرش به نام «دیوان موسیقی مجلسی» (دائرة المعارف فارسی مصاحب) در ۱۹۰۷ منتشر شد که از چندین دفتر شعرش که به دنبال آن چاپ شد بیشتر جلب توجه کرد. لذا به نشر روی آورد. «دوبلینی‌ها» (۱۹۱۴) مجموعه چند داستان بود که حلقه‌ای از کشف و شهود و بصارت روحی که خود «تجلی» (epiphany) می‌نامید همه را به هم می‌پیوست. در یافتن ناشر برای این کتاب بعثت ذکر اسامی بعضی اشخاص و امکان به در دستر افتاد. کتاب دیگرش «تصویر هنرمند جوان» (تصویر هنرمند در جوانی: دائرة المعارف فارسی) A potrait of The Artist as a young Man که در ۱۹۱۶ در آمریکا منتشر شد گزارش واقع بینانه و زیبایی است از بلوغ و جوانی «استفن ده دالوس» Stephen Dedalus (که تصویر خود جوئیس است و همچنین همه‌ی هنرمندان عالم). شیوه و شگرد این کتاب نشانه‌هایی دارد از دو کتاب بزرگ بعدی‌اش «اولیس» (یولیسیز - Ulysses) که در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱ در زوریخ و پاریس نوشته شده و در مجله‌های آوان گارد بطور پراکنده چاپ شده بود ولی جوئیس در یافتن ناشر (بعثت بعضی وقاحت پردازیه‌های کتاب) به اشکالات فراوان برخورد. «اولیس» در سال ۱۹۲۲ در پاریس منتشر شد و انتشارش تا سال ۱۹۳۳، روزگاری دراز پس از شهرت جهانی یافتن کتاب، در ایالات متحده قدغن بود. - بافت این کتاب معمائی است و بقول یکی از ناقدان «لابیرنتی». از سطوح معانی مختلفی میگذرد. از قواعد معهود دستور زبان در این کتاب چه بسا نشانه‌ای نیست. جوئیس در همان جوانی استعداد زبانی‌اش را نشان داده بود (مثلا زبان نوروژی آموخت تا

«ایبسن، Henrik Ibsen (۱۹۰۶-۱۸۲۸) (نمایشنامه‌نویس و شاعر بزرگ نروژی - را به زبان اصلی بخواند.) «اولیس» از لحاظ وام‌گرفتن لغت از زبانهای دیگر برای بهتر ادا کردن مقصود و نیز ایهامات چند وجهی، قابل توجه است. سبک نگارش هم بسته به موقع و مقام شخصیت‌ها متفاوت میشود. استفاده از روش «حریان سیال‌ذهن»، وحدیث‌نفس (تك گفتار درونی Interior Monologue) و از اشعار هومر برای ماجراها قالب‌ساختن و مراجعه دادن خواننده به اوضاع و احوال يك روز (فقط روز شانزدهم ژوئن ۱۹۰۴) در دوبلین و ادغام معلومات مذهبی، اساطیری، جغرافیائی، زبان‌شناسانه و خلاصه‌کشکول‌سازی، خواندن کتاب را دشوار کرده است که صاحب‌نظران ناگزیر شده‌اند برایش مفتاح و مدخل بسازند. شیوه‌ی «اولیس»، گسترده‌تر و ماهرانه‌تر در «بیداری خانواده‌ی فنه‌گن» (بیداری فنیکانها، - دائره‌المعارف فارسی) Finnegans Wake (۱۹۳۹) به کار رفته است که قبل از چاپ کامل، قسمتهائی از آن به نام‌های دیگر چاپ شده بود. این کتاب «شب‌نامه» ای بود که «روزنامه»ی «اولیس» را تکمیل کرد. جهانی را از دریچه‌ی چشم يك آدم خفته یا خیالباف با هزاران سد و مانع زمان و مکان و زبان ارائه میدهد. عرض و طول مطلب و مغلق بودنش خواننده را ناگزیر از امعان و مداقه میکند. دوره‌ی آثار چاپ شده‌ی «جوئیس» شامل نمایشنامه‌ای هم به شیوه‌ی نمایشنامه‌های Ibsen است و نیز «تبعیدیها» (Exiles (۱۹۱۸) همچنین «استفن قهرمان» که بعداً به نام «تصویر هنرمند جوان» منتشر شد. تأثیر جوئیس» بر نویسندگان قرن بیستم محاسبه بردار نیست. ولی بی‌شك جنجال‌انگیزترین نویسنده‌ی این قرن است. و اگر تقلید مستقیم از آثارش کمتر به عمل آمده است از آنجاست که بسی مایه می‌خواهد. تکنیک و فرم او بر بسیاری کسان تأثیر شگرف نهاده است. در ژوئن ۱۹۶۲ از نامه‌ها و عکس‌ها و چاپ‌های اول آثارش «موزه‌ی جوئیس» در دوبلین

برپا شد. منتخبی از آثارش به نام *The Portable James Joyce* در ۱۹۴۷ به همت Harry Levin فراهم آمده است.

(۱۷) - ازرا لومیس پوند Ezra Loomis Pound (۱۸۸۵ - ) شاعر، نقاد و مترجم آمریکایی. یکی از صاحب تأثیران بزرگ در شکل بخشیدن به شعر و شاعری قرن بیستم. از مشاهیر و جنجال انگیزان ادبی قرن؛ که گاهی به نام شاعری باریک بین و دشوار گو و نوظلب ستایش شده و گاهی بعنوان یک ادیب خود شیفته‌ی ساده لوح نکوهش دیده و گاهی به اتهام ارتجاع و خیانت محکوم بوده است. در ۱۹۰۷ آمریکا را به عزم اقامت در انگلستان ترک گفت. که در این کشور دفترهای شعر بسیاری منتشر کرد؛ که اصالت و پرمایگیشان جلب انظار کرد. باری تکروری و تجربه گرایبی پیشه ساخت و خود را به دست جریانات پیشتاز (Avant - garde) زمانه یعنی ابتدا ایماژیسم Imagism و سپس ورتیسیسم Vorticism سپرد. پوند بسیاری از شاعران جوان آن روزگار منجمله تی. اس. الیرت را حمایت می‌کرد. در ۱۹۳۵ ساکن ایتالیا شد و اندیشه‌های ادبی اش به سیاست و اقتصاد آمیخته شد و دلسرد از شکست دموکراسی آمریکا و انگلستان به مکتب‌هایی گروید که شهرتش را در آمریکا و انگلستان لکه دار کرد. در جنگ دوم جهانی بفتح ایتالیاییها از رادیو تبلیغات فاشیستی کرد که متهم به خیانت شد و برای محاکمه به آمریکا بردندش و از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۸ در بیمارستان تحت نظر بود که بالاخره حکم دادند برای محاکمه صالح نیست.

(۱۸) - تی. اس. الیوت Thomas Stearns Eliot (۱۸۸۸ - ) شاعر و نماینده نویسنده و ناقد انگلیسی متولد «سن لوئی» (در میسوری)، تحصیل کرده‌ی هاروارد و سوربن و آکسفورد. در ۱۹۱۴ در لندن رحل اقامت افکند. در ۱۹۲۷ تابع بریتانیا شد. پیش از آنکه به کارهای انتشاراتی بپردازد (که از این راه آثار خودش را هم به نام محک Criterion از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۹ چاپ می‌کرد). معلمی و سپس منشی گری بانک پیشه کرد. وی یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های

ادبی قرن بیستم است. جایزه‌ی نوبل ادبیات ۱۹۴۷ را بدست آورده است. کارهای نخستینش از جمله « شعرها، Poems (۱۹۲۰) و « خرابات، The Waste Land (۱۹۲۲) زندگی عقیم‌والیم‌مدرن را نشان می‌دهد. بویژه آنجا که در شکست عشقی منعکس شده باشد. در کارهای اخیرش بویژه چهارشنبه‌ی خاکستر Ash Wednesday (۱۹۳۰) و « چهار کوارتت، (۱۹۴۲-۱۹۳۵) از جانب شك به سوی امید گراییده است، از انزوای روحی به امیدواری برای نجات انسانها. در دفاعی که از Anglo - Catholicism به عمل آورد پدیدار شد که ایمان مذهبی را بعنوان چاره‌ای برای سرسام بشریت تجویز میکند. آثار انتقادی برجسته‌اش عبارتند از « بیشه‌ی مقدس، The Sacred Woad For Lancelot Andrewes (۱۹۲۰) ، - « برای لانسلوت آندروس، (۱۹۲۸) - « فایده‌ی شعر و نقد، The use of poetry and the use of Criticism (۱۹۳۳) - « مقاله‌های عهد الیزابت، Elizabethan Essays (۱۹۳۴) - مقاله‌های عتیق و جدید، Ancient and Modern Essays و « یادداشت‌هایی در تحلیل فرهنگ، Notes towards a Difinition of Culture (۱۹۴۸) . الیوت اعتقاد راسخ داشت که نویسندگان نه تنها باید اجتماع خودشان را منعکس کنند بلکه وجدان همه‌ی قرون و اعصار را. تأثیر کم نظیر شعرش مرهون معجون‌ی است از اساطیر و استعاره‌های مذهبی و تلمیحات ادبی. نمایشنامه‌های الیوت کوشیده است جان تازه‌ای در کالبد نمایشنامه‌ی منظوم بدمد که عبارتند از « قتل در کلیسای جامع، Murder in the Cathedral (۱۹۳۵) - « آشتی خانواده، The Family Reunion (۱۹۳۹) « کوکتل پارتی، The Cocktail Party (۱۹۵۰) - « منشی محرم، The confidential clerk (۱۹۵۴) - و The Elder Statesman (۱۹۵۹). کلیات شعرها و نمایشنامه‌هایش از ۱۹۰۹ تا ۱۹۸۰ در سال ۱۹۵۲ منتشر شده است.

(۱۹) - پترونیوس Petronius (مرگش در حدود ۶۶ بعد از میلاد)  
هجانویس رومی مردی راحت طلب و بیش از حد تجمل پرست بود. گویند وقتی  
که مورد بی‌مهری نرون قرار گرفت مجلس جشنی ترتیب داد و رنگ خود را زد  
و مرگ را با فراغ بال استقبال کرد آنچه از آثارش باقی است تاریخ‌گویی است  
است از زندگی زمان وی که به زبان عامیانه بیان شده است. (دائرة المعارف  
فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب جلد اول، تهران، ۱۳۴۵)

(۲۰) فرانسوا ویون Francois Villon (۱۴۶۳-۱۴۳۱) شاعر  
فرانسوی متولد در پاریس. اطلاعاتی که از زندگی در دست است از شعرهایش  
و از لابلای پرونده‌های جنایی‌اش بدست آمده است. از همان روزگار آن تحصیلش  
در سوربن، یکی از اوباش و ولگردان پاریس بوده است. یکبار با یک درجه  
تخفیف حکم اعدامش تبدیل به ۱۰ سال تبعید از پاریس شد؛ ولی در عالم شعر  
یکی از شخصیت‌های ممتاز روزگار خودش بود. پس از تبعیدش و پس از ارتکاب  
یک قتل، به دسته‌ای از دزدان حرفه‌ای پیوست که در روزگار جنگ‌های صد ساله  
در فرانسه ولوله برپا کرده بودند، برایشان ترجیع‌بند می‌ساخت و ماجراها-  
را در شعرش راه می‌داد. آداب شاعری قرون وسطی را بکار می‌بست ولیکن با  
پیام‌هایی که از خود در شعرهایش می‌دمید از زمهری نوگرایان بود اخیراً  
ترجمه‌ی تازه‌ای (۱۹۶۰) از اشعارش به همت Anthony Bonner به  
عمل آمده است.

(۲۱) - فرانسوا رابله Francois Rabelais (۱۵۵۳-۱۴۹۰)  
نویسنده و طبیب فرانسوی، در اوایل عمر وارد دیرفرانسیسیان شد. زبان‌های  
یونانی و لاتینی و علم و ادب آموخت و مورد احترام اومانست‌ها شد. اما بسبب  
تحصیلات اومانستی خود مورد سوءظن قرار گرفت و با استجازه از پاپ کلمنس  
VII از جرگه‌ی فرانسیسیان خارج شد و به بندیکتیان پیوست در ۱۵۳۰  
تحصیلات طب خود را در مونپلیه به پایان رسانید از ۱۵۳۲ به لیون که از

مراکز فضل و دانش بود رفت و به طبابت و همکاری با ناشران آثار لاتینی پرداخت در ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸ در مونپلیه طب تدریس کرد. چند بار در خدمت دوست و حامی خود کاردینال ژان دوبله به رم رفت چندی نیز از حمایت فرانسوای اول برخوردار بود و پس از وفات او (۱۵۴۷) در مودون منصب کشیشی یافت ولی به این کار نپرداخت. رابله در پاریس درگذشت. رابله در ۱۵۳۲ در لیون داستانی در سرگذشت غولی به نام «گار گانتوا» نوشت که سبب شهرت وی گردید و ظاهراً بسبب مقبولیت آن، داستان دیگری در سرگذشت «پانتاگروئل»، پسر گار گانتوا، منتشر نمود (۱۵۳۲) و آن مجلد دوم رمانی شد که تا پنج جلد منتشر شد. این رمان یکی از شاهکارهای جهانی است و در زیر ظاهر هجو-آمیز و گاه زشت و زننده‌ی آن بحث‌های جدی در تعلیم و تربیت، سیاست و فلسفه نهفته است. کتاب نمودار وسعت اطلاعات، شوق به زندگی و نظر اومانیستی رابله است. (دائرة المعارف فارسی به سرپرستی مصاحب، جلد اول، تهران، ۱۳۴۵، ۰)

(۲۲) - لوتره آمون *Lautre amont*: اسم مستعار «ایزیدور لوسین دوکاسه» شاعر فرانسوی (۱۸۷۰-۱۸۴۶). مانند «بودلر» و «رمبو» در اواسط قرن بیستم در گیرودار پیشرفت شعر نئی فرانسه، بعنوان يك «صاحب تأثیر» بزرگ شناخته شد. پدرش سرکنسول بود و اشتهاری داشت در ۱۸۶۸ رهسپار و مانند گارپاریس شد. شعر منظوری از او به نام *Maldoror* با نام مستعار «لوتره آمون» در ۱۸۶۹ چاپ شد که از بس شور و شرداشت ناشر بلژیکی از بیم مجازات منتشرش نکرد؛ ۲۰ سال پس از مرگ شاعر *Maldoror* در ۱۸۹۰ منتشر شد و همچنان نامکشوف و نامفهوم مانده بود تا سالهای ۱۹۲۰ که سور-رئالیست‌ها کشفش کردند و گوینده‌اش را یکی از پیشگامان خود شمردند. (ترجمه به اختصار از جلد سیزدهم *دائرة المعارف بریتانیکا*، ۰)

Poetes Maudits - (۲۳)



(۲۴) - William Burroughs ویلیام باروز - رجوع شود به شماره‌ی (۳)

(۲۵) - Jack Kerouac جک (یا جان) کروآک متولد ۱۹۲۲، داستان نویس آمریکایی، فارغ‌التحصیل از دانشگاه کلمبیا. یکی از رهبران و نویسندگان نسل بیت (Beat Generation) نویسنده‌ی «در راه» On The Road (۱۹۵۷) که متن مقدس این جماعت شمرده میشود و کتابهای سست‌پیوند دیگری از قبیل «نهانی‌ها» The Subterraneans (۱۹۵۸) و «بیگ سور» Big sur (۱۹۶۲). نوشته‌هایش بی‌خویشی دیوانه‌وار تجربه‌های تازه را منعکس میکند. در ۱۹۵۹ دفتری از اشعارش هم منتشر شده است.

(۲۶) - نورمن مایلر Norman Mailer نویسنده آمریکایی متولد ۱۹۲۳، فارغ‌التحصیل از هاروارد (۱۹۴۳) نخستین و معروفترین کتابش «برهنگان و مردگان» The Naked and the dead (۱۹۴۸) یکی از معتبرترین نوولهای پس از جنگ دوم جهانی است. وقایع ایامی است از انسانها در گیر و دار جنگ؛ که از جنگهای نوین تصاویر هر اسانگیز ارائه میدهد. اغلب آثارش از جمله «سیاه پوست سفید» The White Negro انتقاد تلخی از اجتماع آمریکا است «آگهی برای خودم» Adverdisment for Myself (۱۹۵۹) مجموعه‌ای از داستانهای اوست که رشته‌ای از شرح احوالش همه را به هم پیوند میدهد. مجموعه‌ی شعری نیز از او در ۱۹۶۲ به طبع رسیده است.

(۲۷) - جیمز بالدین James Baldwin نویسنده و مقاله‌نویس سیاه پوست آمریکایی متولد ۱۹۲۴، اهل نیویورک سیتی؛ آثارش از جمله «بر سر کوه بگو» Tell it on Mountain ۱۹۵۳ و «سرزمین دیگر» Another Country (۱۹۶۲) نمایشگر آشوب زندگانی «هارلم» Harlem است و سیاه‌پوستانی که به فرانسه نقل مکان کرده‌اند. نوشته‌های غیرداستانی‌اش با دید نافذی روابط سیاه و سفید را بررسی میکند، که عبارتند از «یادداشت‌های

يك پسر بچه‌ی بومی، ۱۹۵۵ - «هیچکس اسم مرا نمیداند»، ۱۹۶۱ - «باردیگر آتش»، The Fire Next time (۱۹۶۳). همچنین در آثارش به موقعیت هنرمند در جامعه‌ی آشفته‌ی امروز میپردازد و از استحکام سبک بر خوردار است .

(۲۸) - Solipsistic نفس‌گرا از Solipsism (نفس‌گرایی) نظریه‌ی ایست‌ایدآلیستی و ذهنی که بر طبق آن فقط انسان و آگاهی انسان وجود دارد، دنیای خارج همچنین خلق فقط در ذهن يك فرد تحقق دارند در واقع ، هر - فلسفه‌ی ایدآلیستی و ذهن‌گرا ، رنگی از نفس‌گرایی دارد. بر کلی Berkeley و فیخته Fichte و مدافعان مکتب حلولی Immanence School خیلی مجذوب این نظریه بودند. (Adictionary of philsophy تألیف M. Rosenthal و P. Yudin - مسکو، ۱۹۶۷).

(۲۹) - رجوع کنید به یادداشت شماره‌ی ۶

(۳۰) - ادیت وارتن Edith (Jones) Wharton (۱۸۶۲-۱۹۳۷) داستان‌نویس آمریکایی متولد در نیویورک سیتی. دختر يك خانوادگی سرشناس بود، در نیویورک و سپس در اروپا تحصیل کرد در ۱۸۸۵ با ادوارد وارتن ازدواج کرد. اتحاد نامسعودی بود. در ۱۹۱۳ که «ادیت وارتن» برای همیشه در فرانسه ساکن شد، رشته‌ی این پیوند را برید. در کارهای اولیه‌اش تحت تأثیر دوست نزدیکش Henry James هنری جیمز بود ولی بعدها استقلال هنری یافت. گذشته از داستان شعر و سفرنامه نیز می‌نوشت. معروفترین و موفق‌ترین اثرش «اتان فروم» است Ethan Frome (۱۹۱۱)

(۳۱) - Yiddish (به آلمانی یعنی جهودی) زبانی است که یهودیان اروپای شرقی و مهاجرانی که از این کشورها به آمریکا یا جاهای دیگر کوچیده‌اند بکار می‌برند . از زبان آلمانی قرون وسطی منشعب شده است. با بسی واژه‌های عبری و آرامی. دامنه‌ی گسترشش از کشورهای آلمانی زبان فراترست و از زبان هر کشوری که یهودیان در آن ساکن شده‌اند لغت جذب کرده است.

(۳۲) Emma Goldman - اما گولدمن آنارشیست آمریکایی متولد در روسیه که در ۱۸۸۶ به نیویورک آمد. در نهضت‌های آنارشیستی شرکت جست و توجه عمیقی در سراسر آمریکا برانگیخت. بارها به زندان افتاد از جمله یک بار به اتهام ایجاد بلوا و بار دیگر به اتهام جلوگیری از ازدیاد نسل. در ۱۹۱۹ از آمریکا اخراج شد و در ۱۹۲۴ اجازه ورود و سخنرانی در آمریکا یافت بشرط آنکه از معقولات حرف نزند. در ۱۹۳۶ در جنگ‌های داخلی اسپانیا شرکت فعالانه داشت.

(۳۳) جوزف هیلیر پی یر بلاک Joseph Hilaire Pierie Belloc - نویسنده‌ی انگلیسی که در فرانسه زاده شد. در ۱۹۰۲ تابع انگلستان شد. شاعر و مقاله‌نویس و طنز نویس و مورخ بود از نظر گاه وابسته به کلیسای روم مینوشت (Roman Catholic) از جمله‌ی آثارش: «سرگذشت حیوانات برای بچه‌های بد» Bad child's book of Beasts (۱۸۹۶) و «جاده‌ی روم» ۱۹۰۲ و «ماری آنتوانت» ۱۹۱۰ و «یهود» ۱۹۲۲ و «ناپلئون» ۱۹۲۲.

(۳۴) Madame Blavatsky - مادام بلاواتسکی (هلنا پتروونا - بلاواتسکی) (۱۸۳۱-۱۸۹۹) اهل روسیه، صوفی، عالم علوم خفیه. پدرش آلمانی‌ای بود که به روسیه آمده بود. در شانزده سالگی با پیرمردی ازدواج کرد و بزودی از او برید. چه بسیار در آسیا و آمریکا و اروپا سیروسیاحت کرد. زن با هیبت و وقاری بود. ادعا میکرد که هفت سال در «تبت» اسرار علم غیب آموخته است در ۱۸۷۳ به نیویورک رفت و با همت سایر علاقمندان در ۱۸۸۵ «انجمن عرفان» Theosophical society را بنیاد نهاد. این انجمن بارها گرفتار فتور و فترت شد. در ۱۸۷۸ مادام بلاواتسکی آهنگ هندوستان کرد و خانقاه‌هایی در مدرس بنانهاد. در اینجا با موفقیت بیشتر خودش را وقف تبلیغات و کاروبار صوفیانه کرد. پدیده‌هایی غیر عادی از خود بروز میداد که

مردانش معجزه می‌پنداشتند، اما ادعای نام‌هایی که درباره‌ی شیادیش اقامه شد شهرتش را لکه‌دار کرد. شاهکارش: Isis unveiled. (ایزیس بدون حجاب - ایزیس الهی مصر باستان، رب‌النوع باروری و مادری، زن و همسر ایزیس Osiris است) که «متن مقدس» پیروان اوست.

(۳۵) - رجوع کنید به شماره‌ی ۹

(۳۶) - Anti - Christ

(۳۷) - Horatio Alger هوری شیو آلجو (۱۸۳۴-۹۹) نویسنده‌ی

آمریکایی که برای بچه‌ها داستان می‌نوشت که نخستین آنها کارآگاه ژنده‌پوش، بود Ragged dick (۱۸۶۷). قهرمان داستان‌هایش اغلب با فقر و ناکامی دست و پنجه نرم میکنند و به ثروت و افتخار دست می‌یابند. کتاب‌هایش بنحوی باورنکردنی مردم‌پسند بود و بر شخصیت یک نسل از جوانان آمریکا تأثیر شگرفی گذاشت.

(۳۸) - فتنه یا شهر آشوب در برابر Femme Fatale

(۳۹) - رجوع کنید به شماره‌ی ۳۲

(۴۰) - The Picaresque Novel نوول پیکارسک: این رمان‌های

پرماجر را میتوان زندگینامه‌ی پرسوناژهای افسانه‌ای یا حقیقی دانست که غالباً به نثرست. قهرمان داستان که طفیل اجتماع است تجربه‌های خویش را باز میگوید و اجتماع را به باد ریشخند میگیرد بزرگان این شیوه، نسب خود را به پترونیوس (شماره‌ی ۱۹) میرسانند اما در شکل نهائی‌اش نوول پیکارسک یک بدعت اسپانیائی است. باری این داستانها در قرون وسطی مقبول طبع عامه بوده است. بعضی وجه اشتقاق این کلمه را از Picar (نیش‌زدن) میدانند و اگرچه با همه‌ی ماجرای زندگسی پیکارون‌ها Picaroon وفاق دارد ولی زبان‌شناسان نمی‌پذیرند. بهر حال قبل از آنکه واژه‌ی Picaro رواج پیدا کند رمان اصیل پیکارسک در اسپانیا پدیدار شده بود از آثار معروف این شیوه

Lazarrillo de Tormes (رجوع کنید به شماره ۵۲) که در سال ۱۵۵۴ نخست بار منتشر شده و نویسنده‌ی آن معلوم نیست. (جلد هفدهم دائرةالمعارف بریتانیا - ۱۹۶۵).

(۴۱) - Interior Monologue حدیث نفس، تک گفتار درونی.

(۴۲) - رجوع کنید به شماره‌ی ۱۹

(۴۳) - منسوب به کیتس Jhon Keats (۱۷۹۵-۱۸۲۱) شاعر. انگلیسی متولد در لندن، فرزند يك «مهر». پس از تحصیلات ابتدائی شاگرد جراح شد. در ۱۸۱۸ جراحی را رها کرد و یکبار به شعر روی آورد. نخستین دفتر شعرش در ۱۸۱۷ چاپ شد. شعرهایش اگرچه از عیوب فنی مبرا نیست ولی غنای رنگ و تصویرش چشمگیر است؛ شاید از برادرش که در ۱۸۱۸ از بیماری سل درگذشت این بیماری به او سرایت کرده باشد؛ که پس از مسافرت به ایتالیا و نشر بعضی از آثارش در همانجا در ۱۸۲۱ مرد. با وجود آثار اندک «کیتس» یکی از بزرگترین شعرای انگلیسی است. کارهای او آخر عمرش (عمری ۲۶ ساله) بویژه «قصیده‌ی بلبل»، و «قصیده‌ی پاییز» و «قصیده‌ی ملال» از لحاظ فخامت و غنای تصاویر و ترقص زیبائیش کم نظیر است. بعضی از زیباترین کارهایش در حماسه‌ی ناتمام «هایپریون» Hyperion جمع است. آثارش علیرغم طبیعت ناشادش، سرشار از فیضان زیبایی و شادمانگی است. نامه‌هایش که در ۱۹۵۷ به همت H. E. Rollins منتشر شده است - موضوع تمام، شخصیت و عقاید و احساسات او را نشان میدهد.

(۴۴) - Four - letter Words «کلمات چهار حرفی»، کلماتی است

که براءضاء یا اعمال جنسی اطلاق میشود از قبیل. Suck و Arse و Anus و Cock و Cunt و fuck. (مترجم)

Rhapsody - (۴۵)

(۴۶) - Coney Island of Mind «کنی آیلند»، از بیلاقات ساحلی

واز تفریحگاه‌های عظیم نیویورک سیتی است بر کرانه‌ی آتلانتیک .

Cadenzas – (۴۷)

Lewis Carrol – (۴۸) لوئیس کارول اسم مستعار چارلز لاتویگ

داگسون Charles Lutwidge Dogson (۱۸۳۳-۹۸) نویسنده و ریاضی-دان انگلیسی، تحصیل کرده‌ی اکسفورد. در میان آثار ریاضی‌اش که اکنون تقریباً از یاد رفته‌اند «اقلیدس و رقیبان امروزین او» مشهورست. شهرت بیشترش بخاطر داستانهای عامه‌پسندی است که برای کودکان نوشته است مانند «آلیس در سرزمین عجایب» (۱۸۶۵) و دنباله‌اش به نام «در اعماق آینه» (۱۸۷۲)؛ اگرچه گوشه و کنایه در این کتابها بسی هست لیکن جز تمرین تخیل چیز دیگری نیست شعرهای مردم‌پسند طبیعت‌آمیز هم میسرود تمام عمرش در عزوبت بسر برد .

Anais Nin – (۴۹) آنائیس نین متولد ۱۹۰۳ . نویسنده‌ای در

فرانسه زاده با اصل و نسب اسپانیایی - کوبائی. که در ۱۱ سالگی به آمریکا آمده است و از آن پس هم اغلب در آمریکا زیسته است. نخستین کتابش یک نقد ادبی بود به نام «دی.اچ.لارنس-یک مطالعه‌ی غیر حرفه‌ای» D. H. Lawrence An unprofessional study (۱۹۳۰) . اما در باره‌ی کارهای دیگرش خود گوید: «من شاعری هستم که در قالب نثر مینویسم و میخواهم که ادعای نویسندگی کنم؛ من سعی کرده‌ام که قسمت عمده‌ی آثارم مستقیماً با حواس فهمیده شود، درست مثل نقاشی و موزیک». داستانهایش بسیار نندواز جمله کارهای غیرداستانی‌اش دو نقد به نام «واقع‌گرایی و واقعیت» Realism and Reality (۱۹۴۶) و «در باره‌ی نوشتن» On Writing (۱۹۴۷) است. نامه‌هایی که هنری میلر به او نوشته است در ۱۹۶۵ چاپ شده است. (The oxford companion to American literature چاپ چهارم، نیویورک، ۱۹۶۵).

(۵۰ - ۵۱) - عیسی در ۲۵ دسامبر به دنیا آمده و در سی و سه سالگی به صلیب کشیده شده است.

(۵۲) - Lazarillo de tormes داستان پیکارسک اسپانیائی است که در ۱۵۵۴ بدون نام نویسنده منتشر شد. یکی از شاهکارهای نثر اسپانیاست که ماجرای پسر آسیابانی را باز میگوید که با حقه بازی و شیادی به مقام شامخ جارجی شهر تولدو Toledo میرسد. اگرچه در ۱۵۵۹ به اتهام ریشخند کردن کلیسا، جزء فهرست آثار ممنوعه‌ی کلیسای روم (Index) قلمداد شد روزگار درازی مردم پسند بود و مثل اعلاى این گونه رمانها - رجوع کنید به شماره ۴۰.

(۵۳) - Luis Bunuel لوئیس بونوئل (-۱۹۰۰) کارگردان اسپانیائی باسالوادور دالی Salvador Dali در تهیه فیلمهای سوررئالیستی همکاری میکرد و مهمتر از همه در «سگ آندلسی» Unchien andalou (۱۹۲۸) بونوئل سپس به فیلمهای رئالیستی روی آورد، «فراموش شدگان» Los olvidados (۱۹۴۹) که در مکزیکو تهیه شده يك تصوير قوی حتی قساوت آمیز از واکنش نابخردانه‌ی اجتماع در قبال خطاهای جوانی است. فیلمهای اخیرش از جمله «ویریدیانا» Viridiana (۱۹۶۱) انعکاس پر استعاره‌ای است از اجتماع امروز اسپانیا با اشاره‌های ضمنی به حال و روز جهان.

(۵۴) - لارنس دارل Lawrence Durrel (-۱۹۱۲) نویسنده‌ی انگلیسی که در هندوستان از والدین ایرلندی زاده شد. شعر میگفت نقد می نوشت و سیاست می پرداخت نخستین کتابش به نام «کتاب سیاه» در ۱۰۳۸ در پاریس منتشر شد. معروفترین کتابش يك چهاربخشی است به نام «کوارتت اسکندریه» که عبارتست از «ژوستین» ۱۹۵۷ - «التازار» ۱۹۵۸ - «زیتون زار» ۱۹۵۸ و Clea که اهمیتش و اعتبارش در ظرافت کلام و فضای وجیب و غریب آنست نه در تجزیه و تحلیل روح و رفتار بشر.

millennial view - (۵۵)

(۵۶) - Nonconformist کسی که با کلیسای رسمی انگلستان موافق نیست ، مخالف، معاند ، ناسازگار

(۵۷) - Fundamentalist بنیان گرا شالوده گرا ، طرفدار يك جنبش مذهبی که در میان پرتستانها در اوایل قرن بیستم پدید آمد که فقط تفسیرهای سنتی انجیل را در باره ی اموری که به گمانشان اصول و بنیان مسیحیت بود قبول و حمایت میکردند و بویژه در قبال الهیات آزاد که می کوشید مسیحیت را با روشنگریهای تاریخی و علمی بکاود مقابله میکردند. اصول و بنیانهای عمده ای که قائل بودند (Fundamentals) عبارتند از : بکارت مریم در زادن عیسی رستاخیز جسمانی عیسی ، صحت متن عهدین و رجعت عیسی .

(۵۸) - رجوع کنید به شماره ی ۶

Postscript - (۵۹)

(۶۰) - (۶۱) Sir Henry Rider Haggard: سر هنری راید ر هگارد (۱۹۲۵ - ۱۸۵۶) داستان نویس انگلیسی ، آمریکای جنوبی صحنه ی رمانهای مردم پسند اوست از قبیل « گنجهای حضرت سلیمان » ۱۸۸۵ و « آلن - کواترمن » (۱۸۸۷) و « او » She (۱۸۸۷) که همه نثری خشن ولی خوش آب و رنگ دارند. همچنین مطالعه و بررسی ای از استعمار آفریقای جنوبی دارد و حرفهایی درباره ی مسائل کشاورزی. در ۱۹۱۲ لقب Sir « سر » یافت.

(۶۲) - آریور رمبو Arthour Rimbaud. (۹۱ - ۱۸۵۴) شاعر فرانسوی که در سمبولیستها و شعر جدید فرانسه تأثیر فراوان داشته است از پیشروان « دکاداتها » بود.

در ۱۶ سالگی شعر میسرود و با پ. ورن مکاتبه داشت در ۷۳-۱۸۷۲ با وی در لندن و بروکسل زندگی کرد. در نزاعی که بین آن دو واقع شد رمبو زخم برداشت و ارتباط آن دو پایان یافت سپس رمبو مدت ها سرگردان بود و به



کارهای مختلفی پرداخت. سرانجام در ماری در گذشت. زندگینامه‌ی دوران بلوغ خود را در منظومه‌ی «فصلی در جهنم» (۱۸۷۳) آورده است این منظومه اعترافنامه‌ایست نظیر اعترافات قدیس اگوستینوس یا ویتانوئوای دانته و از لحاظ صورت به گلهای بدی بودلر شباهت دارد رمبومه‌ی شاهکارهای خود را تا ۱۹ سالگی سرود و از آن پس هرگز شعری نگفت. بسیاری از منتقدین او را نابغه‌ای شمرده‌اند که در جمعی از شعرای قرن ۲۰ و نهضت‌های ادبی این قرن (مانند سوررئالیسم) نفوذ داشته است دیگر از منظومه‌های مشهور وی قایق سرمست می‌باشد. (دائرة المعارف فارسی به سرپرستی مصاحب، جلد اول، تهران، ۱۳۴۵)

(۶۳) - رجوع کنید به شماره‌ی ۶۲.

(۶۴) - Hieronymus Bosch هیرونیموس بوس (۱۵۱۶-۱۳۶۰)

نقاش فلاندری دنیال خیال او آکنده از مبالغه و خشونت و شوخی بود از اینرو نقاشی‌هایش مملو از مخلوقات مسخره و مهیب و شیطانی است: مردانی که قیف بجای سردارند، غولهایی که صورت انسان دارند و صدها موجود خیال‌پرور و غریب دیگر و نیز بیم‌زدوزخ را بارنگها و حالات و شکلهای گوناگون و سهمگین مجسم می‌ساخت. با اینهمه ساخته‌هایش با چنان واقع‌بینی و دقتی نقاشی شده‌است که میتوان گفت «بوس» پایه‌های مکتب رئالیسم تازه‌ای را استوار ساخته است فیلیپ II پادشاه اسپانیا سخت دوستدار نقاشی او بود از اینرو برخی از بهترین تصاویر او اینک در مادرید است: «وسوسه کردن شیطان قدیس آنتونیوس را» روز رستاخیز و غیره. (نقل به اختصار از دائرة المعارف فارسی-به سرپرستی مصاحب، تهران، ۱۳۴۵).

Apot Pourri - (۶۵)



## از همین سری

منتشر شده است :

۱ - فرانتس کافکا

۲ - جیمز جویس

منتشر می شود :

۱ - آرتور میلر

۲ - فرانتس فانون

۳ - جک لندن

۴ - پرتولت برشت

۵ - هربرت مارکوز

۶ - توماس مان

انتشارات پیک